ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات
تحریر الشہادتین
فارسی شرح مبسوط
سر الشہادتین
در مطبع منشی نولکشور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن افاض على الشهداء سحاب الرحمة من السماء واعطاهم نعیم الجنان فلهم
روح وریحان واسعادهم بحیوة لا یحوم حولها فناء ولا زوال ولا نقصان فهم فی
عیشة من الرضوان والصلوة والسلام على خیر من شهد لدعوة الخلق الى الحق
بصدق البیان فهو الذی لیس کمثله شیء من الثقلین ولا الانس والجان وهو
عین الاعیان وعلى آله واصحابه الذین جاهدوا فی سبیل الله وبذلوا اموالهم
وانفسهم ابتغاء وجه الرحمن فاولئک علیهم الصلوات من ربهم ورحمة وغفران
وهم هداة سبل الایمان والعرفان اما بعد بر ارباب سلوک طریق هدایت برگزیده
و دانش پژوهان خوشه چینان اکتساب کمالات برچیده پوشیده و مخفی و مستتر نخواهد بود که ماجرای شهادت
جناب سبطین طیبین حضرت حسنین علیهما التسلیمات والتحیات که الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة طغرای فرمان مناقب شان ست و هما ابنای و هما
ریحانتای من الدنیا گلی از گلستان فضائل این هر دو شفیع الشان خاصه سانحه کربلا و
واقعه شهادت جناب سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا امریست که عقول عقلا در ان
متحیر و هر کسی از اهل خرد در اکتناه آن گم کرده پا امریست که راکبان دوش

باشان محبوبی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیا علیه افضل الصلوات
من الملک الاعلی داشتند روی آنهمه مصیبت ها دیدند و تشنگیها استلذاذ خصوص شهادت
کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه دیگرست و حالات معشوقانه دیگر

شعر: گل را چه غم که بر سر تخت تجمل ست ٭ هر جا غمیست بر دل مجروح بلبل ست ٭ پس سلفاً
و خلفاً از علما و فضلا سخنها درین باب گفته و در تحقیق و سلک بیان سفته اند لیکن سخن را
بجای رسانده و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود و بحر کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة المفسرین
زبدة الاصولیین الفقهاء والمتکلمین مولانا و استاذنا حضرت شاه عبد العزیز دهلوی
تغمده الله بالرحمة والغفران واسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات ملکی صفاتش بغایت
اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف افتاده قرع
صماخ نکرده که در رسالهٔ سرّ الشهادتین پرده از روی این راز سربسته کشوده و این
سرّ مکتوم را چنان وانموده اند که کتب متداوله علما ازان عاری و اسفار فضلا
ازان خالی است و رسالهٔ مزبوره با کمال بلاغتی که دارد هر چند برای اهل علم
کلام کافی و وافی است لیکن چون شاهد تعبیرش بجامهٔ عبارات عربی جلوه گر
و زبانش بعنوان متین همقرین گشته منفعت عامه و افادت تامه داعی ترغیب تقریبش
بزبان فارسی آمد تا نفعش عام و فائدهٔ آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله
که بفحوای این شعر فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا ٭ بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست
روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریة مانده گلهای تدقیق
در ریاض تحقیق و مانده خواست که بذریعهٔ ترجمهٔ رسالهٔ مسطوره باستحصال نسبتی
که ذره را با آفتاب ست پردازد و باکتساب این سعادت علم افتخار برافرازد چنانکه
با وجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل و اندک مهلت باتمام این مهم پرداخت
و بیشتری از مقالات باضافهٔ روایات پرداخته و بجائیکه مناسب بوده باب
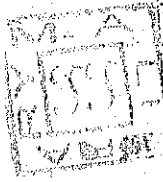
تفصیل بر روی اجمال کشوده این ترجمه را موسوم به تحریر السها و تبیین نمود با آنا
اشرع فی المقصود متوکلاً علی مفیض الخیر والجود وانه ولی التوفیق والهدایة وعلیه
التوکل فی البدایة والنهایة قال الاستاذ العلامة انار الله برهانه وافاض علینا فیضانه
اعلم رحمک الله تعالی ان الکمالات التی افترقت فی الانبیاء
علیهم السلام وقد اجتمعت فی نبینا صلی الله علیه
وسلم بدان رحم کناد بر تو خدای تعالی البته کمالاتیکه متفرق و منتشر بودند
در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه بتحقیق مجتمع و فراهم شدند در ذات پیغمبر ما
علیه الصلوة والثنا و تفصیل این اجمال است که ارشاد میفرماید و فرمود
اعطی الخلافة کما اعطی آدم و داؤد علیهما السلام
واعطی الملک کما اعطی سلیمان علیه السلام واعطی الحسن
کما اعطی یوسف علیه السلام واعطی الخلة کما اعطی
ابراهیم علیه السلام واعطی الکلام کما اعطی موسی
علیه السلام واعطی العبادة کما اعطی یونس علیه
السلام واعطی الشکر کما اعطی نوح علیه السلام
پس بتحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه داده شده آدم و داود علیهما السلام
و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد
حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام و داده شد خلت التحاد
را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام و خطاب را
چنانکه داده شد موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را
چنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر را چنانکه داده شد
نوح علیه السلام مخفی و مستتر مباد که هر یکی را از انبیای کرام وصفی و لقبی خاص است

که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت که عبارت
از نیابت حق و تبلیغ احکام شرعیه و ترویج امور دینیه و سیاست امت و تدبیر مملکت
و انتظام عالم و اصلاح حال بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح معاش و معاد بندگان
خداست و چون وصف ملک و سلطنت که عبارت از ریاست عامه و حکومت تامه است و وصف
حسن و جمال که عبارت است از تناسب اعضا و صباحت خد و رشاقت قد و ملاحت
[نیکو قد شدن]
رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و شیونات محبوبان که نه
در قیاس تخمین عقل و دانش گنجد و نه بمیزان اندازه و وهم و گمان سنجد و وصف
خلت که عبارت از یار جانی و دوست روحانی ست که تعبیرش بیک جان و دو قالب
کرده اند و اینمعنی شانی از شیونات خلت انسانی ست اما نسبت بحضرت حق جل و علا
این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند
که این معنی محبت و کیفیت صرفه ست که تعبیر و عنوانش از پوشش تعلق با قوالب
الفاظ پاک و صاف برآمده و وصف کلام که معنی از تشریف همکلامی با اعلام ست
و وصف عبادت که بظاهر مشعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد با
عظمت و جبروت معبود ست در حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی
حق ست که نقش ماسوای معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد
هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از قضای حق ست بدون صرف
اعضا و جوارح و قلب و روح و سائر آنچه خالق برای آن شده حاصل نشود
بلکه اگر تعبیرش بفنای شاکر در بقای منعم نمایند اولی و انسب باشد
بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن آدم و داود بوده چندانکه ملقب
به خلیفة الله گشتند و ملک و سلطنت که از اوصاف ذاتی حضرت سلیمان ست
و حسن و جمال که ضرب المثل بآن یوسف شده اند و خلت و اتحاد که حضرت

باتصاف آن ابراهیم خلیل الله گشت و بکلام که لقب کلیم الله کاشف از موصوفیت
موسی بآنست و عبادت و طاعت که یونس باتصاف آن مشهور اند و شکر که آن را
نامزد نوح کرده اند مجموعهٔ این صفات و گلدستهٔ این کمالات ذات ستوده صفات
آن سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیمات ست خوش گفت آنکه گفته است
شعر حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری ٭ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ٭
بلکه اگر دیدهٔ بصیرت وا شود و نظر بغور و امعان رود حضرت ختم المرسلین علیه الصلوة
و السلام شریک غالب در جملهٔ اوصاف کمال برآمده علم قصب السبق ربانی
درین میدان برافراشته قدم اعجاز تو ام را از سائر انبیا فراتر گذاشته اند
نمی بینی آدم و داود را اگر بلقب به خلیفة الله ساختند نوبت محمد رسول الله
پنجگانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان حاضر نمود
حق جل و علا بخطاب سرور انبیا در مقدمهٔ حضرت زینب زوجناکها فرمود
زنان مصر مشاهدهٔ جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب آئینهٔ
کمال مطلق صورت من رآنی فقد رأی الحق و دیدند ابراهیم اگر لباس خلت
پوشید محمد قبای محبوبیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور شنید
خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک به دیدهٔ سر دید مشتهر بعبادت اگر
یونس بن متی ست فاذا فرغت فانصب منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر
مشهور ست احمد در صبر و شکر هم صبور و هم شکور الغرض هر جمالی و کمالی که بسائر انبیا
دادند همان و بهتر از آن بسرور انبیا دادند چنانچه صفات مذکوره که فرادی
فرادی در ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور گرفتند اجتماع و ازدواج آنها
در یک ذات پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم
جلوهٔ دیگر و کمالی احسن پیدا کرده لیکن چون اشتراک دیگران عائق از تفرد

وامتیاز کلی واختصاص تجلّی ست آن حضرت خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم به الخصوص وممتاز بدیگر اوصاف وکمالات ساختن تا شاهد فضیلت
بی پرده بر منصهٔ ظهور جلوه گر شوند ونقش اشرفیت بی شائبهٔ خفا واختفا بر نگین شهود
نشیند لهذا اضافه می شود وَقَدْ زِيْدَتْ لَهٗ كَمَالَاتٌ اُخَرُ مِنْ اَنْوَاعِ الْوِلَايَاتِ
وَالْمَحْبُوْبِيَّةِ الْمُطْلَقَةِ وَالْاِصْطِفَاءِ الْمُطْلَقِ وَالرُّؤْيَةِ وَالْقُرْبِ الْاَتَمِّ
وَالشَّفَاعَةِ الْعُظْمٰى وَالْجِهَادِ مَعَ اَعْدَاءِ اللّٰهِ اِلٰى غَيْرِ ذٰلِكَ
مِنَ الْكَمَالَاتِ كَالْعِلْمِ الْوَسِيْعِ وَالْعِرْفَانِ الْاَتَمِّ وَالْقَضَاءِ وَالْفُتْيَا
وَالْاِجْتِهَادِ وَالْاِحْتِسَابِ وَالْقِرَاءَةِ وَغَيْرِهَا تحقیق زیاده کرده شد برای
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کمالات دیگر از اقسام ولایات وتصرفات
ومحبوبیت مطلقه وبرگزیدگی مطلق ودیدار حق وقرب تمام وشفاعت عظمی وجهاد
ومحاربه با دشمنان خدا وغیر ازین کمالات کمالات دیگر هم اضافه شد همچو علم وسیع
وعرفان اتم وقضا وفتوی واجتهاد واحتساب وقراءت قرآن وغیر آن باید دانست
که ولایت عبارت ست از تصرف در ثقلین وقرب ومنزلت نزد رب المشرقین ورب المغربین
واین تصرف عام وقرب تمام متنوع بانواع کثیره ومنقسم باقسام عدیده هست که بیان
تفصیل آن به صفحهٔ دارین وصحیفهٔ کونین هم ثبت نمی تواند شد واز ینجاست
که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی که عبارت ست از معاملهٔ
راز ونیاز با خدا وقرب تمام با مولی ست افضل از جهت نبوت ست که مراد
از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی ست ومحبوبیت مطلقه عبارت از آن ست
که جمله اقوال وافعال واعمال واحوال در ظاهر وباطن محبوب ومرغوب حق باشد
وتمامی امور متعلقه با دین ودنیا بلکه خویش سراسر مقصود ومطلوب
حضرت مطلق گردد واصطفای مطلق که بظاهر تفسیر محبوبیت مطلقه هست

در واقع بشارة بینه بر بیان آنست که چون محبوبیت ملازم مقبولیت ست پس
مقبول اولو العزم محبوبیت بالاخص باشد فلهذا انتقادیم محبوبیت بر اصطفا اختیار افتاده
تا ترتیب معنوی میانه دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم
و تاخر فیما بینهما بهیچگونه از دست نرود و وجه دیگر آنکه عبارت از دیدار حق ست تحقیق
همین ست که در شب معراج آن بدیده سر دست داده و قرب اتم که ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی اشعار بآنست هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال
دو قبضه کمان که با هم پیوسته باشد و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی
هم آغوش دیگری گردد قرار داده نشد لیکن قرب و اتصالی که بمقدمه آن
آیه وافی هدایه سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
باشد نسبت بذات منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی ست
که پای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و ثنا بر این مرتبه را اجزا ... ولا وقت
در آغوش نباید کشید چنانکه مثل روح الامین بتقرب حضرت که دارد مضمون این شعر
شعر — اگر یکسر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ زبان کشاید
طایر افهام و اوهام تا سوی آشیان لی ملکوتیان را چه یارا که آنجا پرواز کشاید
و شفاعت عظمی که منتهی مدار آن نجات از تجلی دخانی که جمله انبیای کرام
درین شغل بتحیر استظلال بحمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه آن
استخلاص سایر عصاة مومنین از نار جهنم ست که رضای شفیع المذنبین
منطوق و لسوف یعطیک ربک فترضی بدون آن نگفته اند خود ظاهر ست
و به همگنان با هر و جهاد با دشمنان خدا اختصاصی ست که احدی از انبیا غیر
آنحضرت علیه الصلاة والسلام بنفس نفیس خود بآن مامور نشد و این کمالیست که
از منتهای شجاعت ست که کلام معجز نظام انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب

بحذافیره بران گواه است و علم وسیع که بفحوای علمت علم الاولین والآخرین
گلی ازین گلستان است و ندای فاوحی الی عبده ما اوحی شمیمی ازین بوستان
خارج از نطاق ناطقهٔ انسان و حال عرفان اتم از تقدمهٔ قرب اتم ظاهر چه هر قدر
که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و چون قرب اتم بجائی رسید که کنه آنرا
بدیدهٔ عقل دوربین نتوان دید پس عرفان اتم هم بمرتبهٔ فائز که هوش و حواس
از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت از رفع قضایا و قطع تنازع میانهٔ
بندگان خداست از ملاحظهٔ خلق کریم و لطف عمیم آن صلح کل و هادی سبل پیدا
و هویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و باطل بجز صورت رضا در مرآت دلها
نمیدیدند و غیر از آمنا و صدقنا شاهد مقال را در آغوش بیان نمی کشیدند
و قانون فتوی از نظارهٔ شواهد کتب احادیث و سیر نضارت بخش ابصار
ناظران است و دستور العمل برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد و هدایت
بنیاد که وحی باطنی عبارت از آن است بعد انتظار وحی بضرورت قوت
حادثه عمل بارای بیضا ضیای مبنی بر آن و قاعدهٔ کلیه برای جزئیات اجتهاد
جمله مجتهدان و احتساب که معاملهٔ محاسبهٔ بندگان و جزا و سزا مبنی بر آنست
ابواب حدود و قصاص و جنایات و تعزیرات منادی آن و کمال قرأت که مشتمل بر صورت
تجوید و وجوه اختلاف کلمات و حروف قرآن است بتفاصیل قرای سبعه و غیر آن
مستغنی از بیان اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات
تعبیه کرده اند پس منجمله آنچه متعلق بجسم شریف است این است که از پیش و پشت
همچو پیش بود در شب تاریک مانند روز روشن میدیدند و این تسویهٔ لیلی ست
روشن بر اینکه بدن لطیف و عنصر نظیف گوئیا روح مجسم بوده که کارفرمای
قضا از شیرهٔ ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق

بر روی آن گشاده و قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینهٔ منوره کعبهٔ
معظمه را بچشم سر دیده سمت قبله راست فرمودند و یازده ستاره عقد ثریا بی شائبهٔ
تکلف بدیدهٔ ظاهر شماری نمودند درین مقام تماشا کردنی ست که نگاه معجز اشتباه
در حقیقت دوربین حق بینی بوده که هر جا که میرسید کار خود میکرد و کمال سماعت
بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرموده
ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح
نگشته بگوش من رسید و از آن باب هفتاد هزار ملائک برای متابعت سورهٔ
انعام رخصت نزول از آسمان بسوی زمین کشیدند ازین حدیث قوت شنوائی و
بینائی هر دو یافتنی ست که هر قدر که بآن حضرت علیه الصلوة والتحیة عنایت شده
نصیب دیگری نگشت و کمالاتی که متعلق بلعاب دهن بوده خود مشهور است چنانچه
شفای درد چشم حیدر صفدر روز خیبر از تطلیهٔ براق شریف دست داده و رفع تشنگی
امام ثانی از ائمه اثنا عشر از برکت لیسیدن لسان اعجاز بیان اتفاق افتاده
که تمام روز از سیرابی روی آب ندیدند روز عاشورا در واقعهٔ کربلا اطفال
اهلبیت عظام تلخی معجزه را در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب
دهن که شان عسل شکسته و آب حسرت را در گلوی قند بگره بسته چنان بود که
یکقطره از آن آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرموده و حسن جمال
و براقت و لمعان نور بکمال چگویم که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه روایت
براء بن عازب بدان گواه ست که در شب ماه آنحضرت علیه الصلوة والسلام را
حلهٔ سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم
بحد الکمال نور آنحضرت غالب بر روشنی ماه بوده ازینجاست که گفته شعر
تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر خرامی ∴ ارنی بگوید آنکس که بگفت لن ترانی

وحال لطافت و نظافت کف و عطر بیزی و عنبر فشانی شمیم بدن از حدیث انس بن مالک
عالی اهمیت ارباب خبرت و اصحاب بصیرت ست که ما مسست دیباجة ولا حریراً الین
من کف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا شممت مسکاً ولا عنبراً اطیب من
رائحة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام زیاده تر
از دیبا و حریر بوده و شمیم خاص نسیم بدن مبارک آنجناب بتفضیل بر بوی مشک و عنبر
کشوده و ازینجاست که از هر کوچه و کوی که گذشتن رهگذر تمام عنبر و معطر میگشت حتی که
همین علامت و نشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
میرسیدند و علی هذا القیاس دیگر کمالات بدنی که بیانش بسطی در کلام خواهد اما
ورای این قسم کمالات پس کمال شق قمر خود اظهر من الشمس ست که از عرب تا هند
اشتهار یافته چنانکه راجه مرانیپه کار بند تصدیق این سانحه غریبه
از برهمنان شاستر دان شده مشرف باسلام گردید و راجه بهوج حاکم دهار
وقت شب خود نیز این معجزه را بچشم سر دید و کمال سیر معراجی و سواری براق
و گذشتن از سدرة المنتهی و رسیدن تا قاب قوسین او ادنی منطوق سورهٔ اسری
عیان ست و عیان را چه بیان و کمال اول بر آوردن سر از قبر روز حشر
و حصول افاقه از بیهوشی از همه پیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملائک
در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی نشستن و بمقام محمود مشرف گشتن
و لوای حمد در دست داون و حضرت آدم علیه السلام را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن
و اولین گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر همه در بهشت را کشودن و بمرتبه
وسیله که فوق آن هیچ یک مرتبه متصور نیست اعزاز یافتن و در مقام شفاعت
متحلی بالطبع شتافتن همه مخصوص بسرور انبیا علیهم الصلوة والثنا ست
مجملاً استیفای کمالاتی که از دائرهٔ تخمین و تعبیر بیرون ست

واحصای صفاتی که از دورهٔ تحریر و تقریر افزون ست کار قلم و زبان و زبان قلم نیست
پس همان بهتر که علم اختصار درین فضای ناپیدا کنار برافراخته دهان به بیان
را بمضمون مصراع مشهور رطب اللسان باید ساخت یعنی ع بعد از خدا
بزرگ توی قصه مختصر و متوهم نشود که اتصاف ذات سرور کائنات صلی الله علیه
وآله وسلم بجمله کمالات مسلم لیکن کمال شهادت که بفحوای خبر صدق اثر وَدِدْتُ
اَنِّي اُقْتَلُ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ ثُمَّ اُحْيٰى ثُمَّ اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْيٰى ثُمَّ اُقْتَلُ باین قدر اهتمام از روی حصول
وانصرام آن میداشتند بعرض التوای ماند زیرا که سند ادراک همین سخن ست
که بقلم براعت رقم میرود لٰكِنْ بَقِيَ لَهٗ كَمَالٌ لَمْ يَحْصُلْ لَهٗ بِنَفْسِهٖ وَ
هِيَ الشَّهَادَةُ لیکن باقی ماند آنحضرت را کمالی که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود
وآن شهادت ست و چون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بنفس نفیس
بی چیزی نباشد سخن در گشت این را میرود وَالسِّرُّ فِيْ عَدَمِ حُصُوْلِهَا لَهٗ
بِنَفْسِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ لَوِ اسْتُشْهِدَ فِي الْحَرْبِ
اَدّٰى ذٰلِكَ اِلٰى كَسْرِ شَوْكَةِ الْاِسْلَامِ وَاخْتِلَالِ الدِّيْنِ و سِرّ در عدم حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست که اگر شهادت می یافت
در معرکه جنگ میرسانید آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام واختلال دین
متین نمیدانی که در غزوه احد از تمثل شیطان بتمثال جعال بن سراقه و تفوه
او بخبر کذب اثر الا ان محمدا قد قتل جابجا از حیص و بیص که در لشکر اسلام بیفتاد
و کدام کدام تفرق و انتشار که در جنود نصرت و فود روی نداد و هرگاه چنین مضمون
کذب مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فتح و نصرت
منعکس با نهزام و هزیمت شود و ساده مطابق واقع را معاذ الله قیاس باید کرد
که کار تا کجا رساند و حال شهادت ذهبی و سری غیر ازین نیست که ارشاد میشود

ولو استشهد لاختفى وتستّر كما وقع لبعض خلفائه لم يشتهر امر شهادته۱۲ اگر شهید میگشت ناگهان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفاے او شهادتش پنهانی یافت امر شهادت و تا جرأت سعی شهادت بعض خلفا که مراد از آن حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشته اند بسبیل اختصار اینست که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در مدینه طیبه در مسجد نبوی اشتغالی بامامت نماز فجر داشتند که ناگاه فیروز مجوسی که او را ابو لولو می گفتند و از مدتے در کمین بوده انتظار فرصت وقت میداشت در عین مشغولی نماز قابو یافته از کارد دو سر دو سه ضربه بر شکم آنحضرت زد و اولین رخنه در بناے اسلام انداخته روی خود را بدوده جبین تیره و سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهاے کاری خورده بجانب بصبر و تحمل نشستند و عقد استخلاف امامت نماز را در همان حالت بگردن عبدالرحمن بن عوف رضی بستند بعد از آنکه آنجناب را بخانه آوردند بتدبیر وصایا بتکمیل شوری می پرداختند روز سوم که یکشنبه غرهٔ محرم الحرام سنه بست و چهارم از هجرت نبوی بوده شربت شهادت خورده بفردوس اعلی شتافتند اما قصهٔ شهادت حضرت ذوالنورین رضی الله عنه پس این سانحه در حقیقت مقدمة الجیش واقعهٔ کربلا و نموذج آن در وقوع مصیبت و بلاست که آنچه از جوش مصائب بر سر وقت خلیفهٔ مصر ریختند صبر و تحمل بر آن که محض بداعیهٔ شفقت بر اهالی کلمه گویان بوده خارج از طوق انسان ست خلاصه بعد نماز جمعه هیزدهم ذی الحجه چند کس از شوربختان بلوائیان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده در حین مشغولی تلاوت قرآن شربت شهادت با آب شمشیر در گلوی تشنه آن مظلوم ریختند و دست خود را بدامان دوزخ آویختند چنانچه سرخی خون آنحضرت بر آیهٔ کریمه فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم که دم شهادت نوبت

تلاوت آن و همان آیه آن وقت جاری بزبان بوده گرویده هنوز با وجود انقراض
زمان و مرور دهور همان اثر خون دران مصحف که مشهور به مصحف امام است موجود
و در نظر خواص و عوام مشهور و این سانحه یعنی افتادن خون حضرت عثمان رض
بر آیه مذکوره و رنگین شدن آن آیتی است از آیات الهی که تفسیرش محتاج شرح
و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت حضرت شیر خدا اسد الله جناب علی مرتضی
علیه التحیة والثنا اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی شب
برای تادیه نماز فجر از خانه به مسجد کوفه تشریف آورده مردم خوابیده را
بصدای تکبیر متنبه می فرمودند تا بیدار شده برای انجام وضو و طهارت بروازند روزی
بهمین عادت از در مسجد در آمدند که از عقب ستون ابن ملجم ملعون یک ضرب شمشیر
زهرآگین بر سر مبارک ایشان زد هرچند زخم کاری نبود لیکن تاثیر زهر کارگر شد و
نموده این ماجرا روز نوزدهم رمضان سال چهلم از هجرت که زمان انقطاع خلافت
نبوت بوده اتفاق افتاد و در روز سوم بیست و یکم آن ماه هم مجلس شهدای ماضیین
و همسفر عظمای خلد برین گشتند انا لله وانا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منحصر در همین دو صورت بوده
که در معرکه جنگ با کفار بطریق اعلان و اشتهار خلعت شهادت می پوشیدند
یا ناگهان و پوشیده صورت استشهاد در آینه اختفا می دیدند بر تقدیر اول
شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام دین و ملت درهم و برهم می گشت
و بر تقدیر ثانی امر شهادت بحد شهرت و اشتهار نمی رسید بلکه شاهد شهادت
حله تمام و کمال نمی پوشید چنانکه می فرمایند بل ولا تتم الشهادة الا لان
تَمَامُ الشَّهَادَةِ أَنْ يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْكُرْبَةِ وَأَنْ يُعْقَرَ
جَوَادُهُ وَيُلْقَى جُثَّتُهُ مَطْرُوحَةً وَيُقْتَلَ حَوْلَهُ جَمٌّ كَثِيرٌ مِنْ أَعِزَّتِهِ وَأَصْحَابِهِ

وَأَقَارِبِهِ وَأَنْ يُنْهَبَ مَالُهُ وَأَنْ تُؤْسَرَ بَنَاتُهُ وَأَيْتَامُهُ كُلُّ ذَلِكَ
فِي ذَاتِ اللهِ تَعَالَى بلکه شهادت با تمام نمی رسید زیرا که تمامی شهادت آنست که
کشته شود مرد در حالت غربت و کربت و پی کرده شود اسپ و مرکب او و انداخته
شود بدن او بر زمین کشته شود و گرد آورده جماعت کثیره از عزیزترین یاران و قریبان
او و غارت کرده شود مال او و اسیر شوند زنان او و در بدر روند یتیمان او و همه این
صدمات محض برای خدای تعالی باشند و آنکس فی سبیل الله این جمله
مصائب را بر خود گوارا سازد و چون حصول چنین شهادت که فائز به رتبه تمام
و کمال باشد به نفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلا واسطه ممکن نبود
فَاقْتَضَتْ حِكْمَةُ اللهِ تَعَالَى أَنْ يُلْحِقَ هَذَا الْكَمَالَ الْعَظِيمَ بِسَائِرِ كَمَالَاتِهِ
بَعْدَ وَفَاتِهِ وَانْقِضَاءِ أَيَّامِ خِلَافَتِهِ الَّتِي تُنَافِي الْمَغْلُوبِيَّةَ وَالْمَظْلُومِيَّةَ
بِرِجَالٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بَلْ بِأَقْرَبِ أَقَارِبِهِ وَأَعَزِّ أَوْلَادِهِ وَمَنْ يَكُونُ
فِي حُكْمِ أَبْنَائِهِ حَتَّى يَلْحَقَ حَالُهُمْ بِحَالِهِ وَيَنْدَرِجَ كَمَالُهُمْ فِي كَمَالِهِ
پس اقتضا کرد حکمت و کارسازی خدای تعالی که لاحق شود و منضم گردد این کمال
بزرگ که همواره محبوب و مرغوب بوده به سائر کمالات او بعد وفات او و عقب
انقضای ایام خلافت نبوت او که منافی مغلوبیت و مظلومیت است بوساطت
مردان از اهل بیت او بلکه بواسطه نزدیک ترین اقربای او و عزیزترین اولاد او
و شخصی که باشد در حکم پسران او تا حال ایشان لاحق و منضم بحال او شود
و کمال ایشان در ضمن کمال او مندرج گردد فَتَوَجَّهَتْ عِنَايَةُ اللهِ تَعَالَى
بَعْدَ انْقِضَاءِ أَيَّامِ الْخِلَافَةِ إِلَى هَذَا الْإِلْحَاقِ پس متوجه شد عنایت
خدای تعالی و اراده او بعد گذشتن ایام خلافت بطرف این الحاق تا این
کمال هم لاحق و منضم به سائر کمالات آن حضرت گردد و حالت منتظره برای

حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین علیهما السلام
مناب جدهما علیه افضل الصلوات والتحیات وجعلتهما
مرآتین للملاحظة وحضرت جماله بین نائب وقائم ساخت آن عنایت وارادهٔ الٰهی
حضرت امام حسن وامام حسین علیهما السلام را مقام جد امجد ایشان گردانید
این مهر وقرة العینین را او وآینه برای ملاحظه کمال او دو رخساره برای
مشاهده جمال او تا صورت کمال شهادت درین مرآت رسول نما صریح شود
وصفای طینت حسنین عینک شهادت رسول الثقلین گردید چون شهادت
در نفس الامر انحصار در دو قسم از سریه وعلانیه داشت وهریکی را اثرها
لوازم وآثار مخصوص ست کلام در تقسیم وتفصیل آن میرود ولما کانت الشهادة
علی قسمین شهادة سریة وشهادة علانیة قسمت علیهما
وهرگاه بود شهادت بدو قسم یکی شهادت سری ودیگر عیانی واجتماع این
قسمین متضادین در محل واحد از محالات ست قسمت کرده شد بران هردو
یعنی یکی را از سبطین طیبین شهادت سریه دادند که در جلباب خفا واختفا
شاهد حالتش مستور ومحجوب ماند ودیگری را شربت شهادت علانیه
چشانیدند تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز از ارض تا سما آشکارا
وهویدا باشد واز انجا که غیب را بر شهادت وسر را بر علانیه تقدم مشابه
تقدم طبع بر وضع ست ونیز سر مثل اجمال ست وعلانیه مثل تفصیل وتفصیل
بعد از اجمال اوقع وابلغ فرزند اکبر را مختص بقسم اول فرمودند وفرزند
اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدم وتاخر مرتبی میان
سبطین از دست نرود وظهور شهادت بعد مرتبه غیب ووقوع تفصیل بعد
اجمال صورت پذیرد واجمال همین تفصیل ست که ارشاد می شود فاختص السبط

الاکبر بالقسم الاول پس مختص گشت فرزند اکبر بقسم اول یعنی شهادت
سرّی حال شروع و [illegible] بود [illegible] و آثار [illegible] ولما کان امرها مستورا لم یظهر
لما ذکر فی الوحی وابهم امرها عند الوقوع ایضا حتی وقعت
علی یدی زوجته والزوجیة من علائق المحبة دون العداوة
وکل ذلک لانه مبنی علی السر والاخفاء ولذلک لم یخبر به
النبی صلی الله علیه وآله وسلم ولا امیر المؤمنین علیهما
التحیة والثناء ولا غیرهما هرگاه بود حال شهادت سر پوشیده
و پنهان از نظر مردمان ظاهر گشت ذکر آن در وحی و مشتبه ماند حالش نزد وقوع
نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او حال آنکه زوجیت از علاقه های محبت است
نه عداوت و این همه برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر سر و اخفاست
و لهذا خبر نداد بوقوع آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه امیر المؤمنین علی
علیه السلام و نه غیر ایشان یعنی هرگاه مبنای این قسم شهادت بر سر و اخفا بوده
از کتمان این راز ناگزیر افتاد لهذا وقوع آن از دست زوجه که از همچو اخشیین کار
نباید برای اشتباه و استتار صورت بست و بیانش در وحی سماوی و بهم وجهی
خیر البشر و نیز در اثر جناب حیدر صفدر وارد گشت تا این سر مکتوب قبل از
وقوع در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت و اعلان
است چنانکه حالش بیان میشود واختص السبط الاصغر بالقسم الثانی
ولما کان مبنی امره علی الشهرة والاعلان انزل
اولا فی الوحی علی لسان جبرئیل وغیره من الملائکة ثم
بتعیین المکان وتسمیته وتعیین الزمان وهو راس الستین
ثم اشتهر امره واعلن ذکره علی لسان امیر المؤمنین

کرم الله وجهه فی سفره الی صفین واختصاص یافت فرزند اصغر قسم
دوم از شهادت و هرگاه بود مبنای آن بر شهرت و اعلان نازل کرده شد
اول وحی بر زبان جبرئیل و غیر آن الا آنکه بعد از آن به تعیین مکان و تسمیهٔ آن
که مشهور بکربلاست و تعیین زمان که شروع سال شصت و یکم از هجرت بوده
پیشتر اشتهار یافت آن و ظاهر کرده شد ذکر آن بر زبان جناب امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه در سفر او بطرف صفین که نام موضعی در حدود عراق است و بیانش
بیاید یعنی چون مبنای قسم ثانی که مرتبهٔ کمال شهادت است بر اشتهار و اعلان انشاء
عجیب لوازم و آثار که مقتضی کمال ظهور و اظهار باشد ضرور باید اند ذکرش قبل از
وقوع آن واقعه در وحی سماوی با تعیین مکان و زمان وارد گشت و نیز بیانش از
زبان ولایت ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح سانحه
صورت بست اما اموریکه بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار و اظهار باشد
پس بیانش میرود بقوله لما وقعت واقعة الشهادة اشتهر
امرها بانقلاب التربة دما وامطار الدم من السماء
وهتف الهواتف بالمراثی ونوح الجن وبکائهم وطواف
السباع حافات الجثث ودخول الحیات فی مناخر قاتلیه الی غیر
ذلک من اسباب الشهرة یعنی هرگاه واقع شد واقعهٔ شهادت مشهور شد حال
آن بانقلاب خاک بخون و باریدن خون از آسمان و نالیدن هاتفان
بمرثیه ها و نوحهٔ جن و گریهٔ ایشان و گردیدن درندگان گرداگرد برای محافظت
بدن او و آمدن مارها در سوراخهای بینی قاتلان او و غیر آن از
اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست که بعد سنوح سانحهٔ
هوش ربا و وقوع واقعهٔ جانگزای شهادت حضرت سید الشهداء

علیه الوف من التحیة والثنا بیشتری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب
استبصار و باعث اظهار این واقعهٔ غریبه و سانحهٔ عجیبه گردد از آن جمله انقلاب
خاک بخون است حتی که سنگی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن
خون تازه در غایت سرخی نبرآمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود
که خمها و سبوها و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما گریستن هواتف
بمراثی و نوحهٔ جن و بکای اینها پس بر معروف حال کز آن بدیهات شنیعهٔ مخترعهٔ
جهال است و هیچ محلی از عقل و نقل نمی‌شنید معمول نباید کرد بلکه مراد از هواتف
هواتف بمراثی اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکا و نوحه بر مصیبت
سید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق تأسف و تلهف است
ولس و نوحهٔ جنیان و بکای ایشان عبارت است از گریستن بفریاد و فغان
فقدان آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم مبتدعان این زمان است که در کتب
صحاح و روایات معتمده ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بر آن ثابت
و متحقق پس عبارت متن رساله شریفه را معمول و پسند بدعت ساختن خود را
در هاویهٔ ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر نفی مراد
مصنف علیه الرحمة فحاوی مراثی و نوحه های منقوله از زبان جنیان است
که بجای خود بیاید و آنچه گفتم شائبه از تعصب ندارد که مقصود از این کلام هم آنست
خاص عام است نه ضلالت کافهٔ انام اما محافظت درندگان بر اجساد ابدان
شهیدان و در آمدن مارها و رسوخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران
و سامعان و سزای و جزای بدبختان است اما و رای اینها از اسباب شهرت
و اعلان مانند حنظل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن
زعفران و هم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن روزها همچو شبها سی تا آن

و گریستن آسمان تا امتداد زمان و غیر از آن از حوادث دوران آینده مذکور شده
و ظهور چنین وقائع خون کن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان
برای آنست که مذکور می شود لِيَطَّلِعَ الْحَاضِرُونَ وَالْغَائِبُونَ
عَلٰى وُقُوعِهَا بَلْ بِإِبْقَاءِ الْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ الْمُسْتَمِرِّ وَتَذَكُّرِ تِلْكَ
الْوَقَائِعِ الْهَائِلَةِ فِي أُمَّتِهِ إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَقَدْ بَلَغَتْ نِهَايَةَ
الشُّهْرَةِ فِي الْمَلَاءِ الْأَعْلٰى وَالْأَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْجِنِّ
وَالْإِنْسِ وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِتِ تا مطلع شوند حاضران و غائبان بر وقوع
این واقعه بلکه اطلاع یابند بباقی گذاشتن گریه و حزن مستمر و یاد داشتن
این وقائع هولناک در امت او تا روز قیامت فلهذا بتحقیق رسید آن وقائع
بنهایت شهرت در عالم علوی و عالم غیب و شهادت جن و انس گویا و بی زبان
که مراد از حیوانات و جمادات ست یعنی غایت از اظهار و اشتهار و ظهور لوازم
و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع حاضران و غائبان نیست که هر حاضر و غائب
برین سانحه هوشربا مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک شریک و ناچار
بر چنین واقعه غم فرسا خبردار گردد بلکه مقصود اصلی و غرض حقیقی ازین همه باقی
ماندن غم و الم دائم و تذکر و یادگاری وقائع هول اندود و سوانح غم فرسود درین
امت تا قیام قیامت ست و لهذا واقعه بنهایت شهرت و اشتهار
در عالم علوی و سفلی رسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و شهادت جن
و انس و ناطق و صامت مشتهر گردیده و چون مقدمه شهادت ممهد شد
اکنون بیان مقصود و آنچه متعلق بآنست رسید چنانچه میفرماید
إِذَا تَمَهَّدَتْ هٰذِهِ الْمُقَدِّمَةُ فَلْنَذْكُرْ مَا يَتَعَلَّقُ بِهٰذَا
الْبَابِ مَعَ الْإِشَارَةِ إِلٰى مَا تَقَدَّمَ مِنَ الْمُقَدِّمَةِ مُذَكِّرًا

تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم چیزی را که متعلق باین باب است باشارتی
بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون لب تمهید مقدمه هنگام بیان
مقصود ست و بیانش موقوف بر تحریر ابنیت سبطین طیبین برای جناب
رسول الثقلین و تقریر ابنیت حسنین مطهرین برای ملاحظهٔ جمال با کمال نبی الحرمین
صلی الله علیه و آله وسلم ست شروع در اثبات هر دو مقدمه نموده اما مقدمهٔ اولی
پس تفصیلش اینست فنقول اما کون السبطین ابنی رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم فله وجهان پس میگوئیم اما بودن سبطین یعنی
حسن و حسین دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس برای
آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیت حسنین علیهما السلام برای حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام مبنی بر دو وجه وجیه است الاول ان ابن البنت له
حکم الابن ولهذا یعد عیسی علیه السلام فی بنی اسرائیل
وجه اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برای او حکم پسر است و لهذا شمرده شد عیسی علیه السلام
در فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم ست و حضرت مریم از اولاد
یعقوب ولهذا عیسی از فرزندان یعقوب شمرده گشت پس ثابت شد که پسر دختر
در حکم پسر ست والثانی التبنی فقد ثبت بطرق متعددة ان النبی
صلی الله علیه و آله وسلم قال هما ابنای وجه دوم تبنی یعنی پسرخواندگی ست
پس بتحقیق ثابت شد بطرق متعدده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ایشان
یعنی حسن و حسین هر دو پسر من اند و از مؤیدات این حدیث است آنچه
امام احمد بن حنبل در مسند خویش روایت فرموده و بیانش اینست وروی
احمد فی مسنده عن ابی اسحق السبیعی عن هانی بن هانی
عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء

و در آخر رای مهمله و شبیر بر وزن قمیر بفتح شین معجمه و کسر بای موحده مخففه ملحق
بیای مثناة تحتانی و رای مهمله در آخر و مُشَبِّر بر وزن محدث بضم میم و فتح شین معجمه
و بای موحده مشدده مکسوره و رای مهمله در آخر پسران هارون علیه السلام اند پوشیده
نماند که ازین روایات و امثال آنها مفتتح میشود که حضرت محسن در حضور حضرت رسالت
علیه الصلوة والسلام صحیح و سالم پیدا شده مشرف بشرف تسمیه از زبان نبوت
ترجمان گشته و نیز باید دانست که جناب امیر المؤمنین کرم الله وجهه موافق عرف
و عادت عرب که پسران خود را مسمی بنام اکابر مشهوره و رؤسای معلومه میکردند
فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده مسمی فرموده بودند
و هرگاه تبدیل اسامی مذکوره از ارشاد رسالت بنیاد بظهور آمد و یافت شد که نام
فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید گذاشت و لهذا حضرت ایشان کرم الله وجهه
بعد ازان پسران خود را بنامهای کبرای زمان فترت و ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه باسما
صحابه کبار و خلفای نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان و غیره اسمای فرزندان
جناب ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتمده مروی ست پس قیاس
تسمیه بنام خلفای کبار بر نام حرب قیاس بمقابله نص ست اما تقدم ثانیه پس
بیانش اینست و اما کونهما ثانیین للاحظیة صلی الله علیه وسلم
[illegible] و اما بودن حسنین دوم اینکه برای ملاحظه جمال با کمال آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم پس بوده جهت آن الاول من جهة السیادة المطلقة
اول از جهت سیادت مطلقه است یعنی بجهت سیادت مطلقه که عبارت از
[illegible] داری بی قید ست جناب حسنین را آنچه کمال سید الکونین گردیده و نشانه
آنست که مذکور میشود فقد اخرج النسائی والدولابی والضیاء بسند ثقة عن
ابو یعلی عن ابی سعید و ابن ماجه عن ابن عمر و ابن عساکر

عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ وَاَبُوْنُعَيْمٍ عَنْ عَلِيٍّ وَالطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيْرِ عَنْ عُمَرَ
وَجَابِرٍ وَالْبَرَاءِ وَاُسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ وَمَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ
وَالدَّيْلَمِيُّ عَنْ اَنَسٍ وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عُمَرَ وَابْنِ
عَبَّاسٍ وَاَبِيْ رِمْثَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
اَلْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَزَادَ ابْنُ مَاجَةَ
وَغَيْرُهٗ وَاَبُوْهُمَا خَيْرٌ مِّنْهُمَا وَعِنْدَ الطَّبَرَانِيِّ
وَاَبُوْهُمَا اَفْضَلُ مِنْهُمَا وَزَادَ الْحَاكِمُ وَابْنُ
حِبَّانَ وَغَيْرُهُمَا اِلَّا ابْنَيِ الْخَالَةِ عِيْسَى بْنِ
مَرْيَمَ وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا پس بتحقیق برآورده یعنی روایت کرده است

دررویانی وضیای مقدسی از حذیفه و ابویعلی از ابی سعید و ابن ماجه از ابن عمر و ابن
عدی از ابن مسعود و ابونعیم از علی کرم الله وجهه و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و براء بن عازب
و اسامه بن زید و مالک بن حویرث و دیلمی از انس و ابن عساکر از عائشه و ابن عمر
و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
حسن و حسین هر دو سردار نوجوانان بهشت اند و زیاده کرد ابن ماجه و غیر او
و پدر ایشان بهتر از ایشان ست و نزد طبرانی و پدر ایشان افضل از ایشان ست
و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی
بن زکریا مجملاً حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین
علیهما السلام ست هرگاه بچندین طرق متعدده مروی از اجله صحابه ست
بحد تواتر معنوی رسیده و حدیث خیریت و افضلیت حضرت امیرالمومنین
کرم الله وجهه از جناب حسنین طیبین که مستفاد از زیادت ابن ماجه و طبرانی
و غیر ایشان ست مشعر کمال بالای کمال و از قبیل نور فوق نور تصور باید کرد

و استثنائیکه در زیادت حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مذکور است محمول بر آنست
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرموده اند
پس این استثنا برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد از آنکه رفع
استثنا از مرئی مرویست از مرآت هم رفع آن لابدی ست تا مرآت مطابق
مرئی باشد و تطابق میانه مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت
و اتحاد مرآت با مرئی است که ارشاد می شود وَمِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هٰذِهِ
الْمِرْآتِيَّةِ كَوْنُ مَحَبَّتِهِمَا مَحَبَّتَهُ وَبُغْضِهِمَا بُغْضَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَسَاكِرَ وَغَيْرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ
أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي و از جمله متفرعات این مرآتیت
بودن محبت و دوستی حسنین علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیر او از ابن عباس رضی الله
عنه کسیکه دوست دارد ایشان یعنی حسن و حسین را پس بتحقیق دوست دارد
مرا و کسیکه دشمن دارد ایشان را پس بتحقیق دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین
بعینه محبت با رسول و دشمنی ایشان دشمنی با رسول است و چون دوستی و دشمنی
با رسول دوستی و دشمنی با خداست پس دوستی حضرت حسنین دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی
خداست و اینمعنی نسبت اتحادیست که فوق آن متصور نباشد این بود بیان
وجه اول مرآتیت که مبنی از اتحاد معنی و سیرت بجهت سیادت مطلقه بوده اما
وجه ثانی مرآتیت که مبنی بر اتحاد صورتست آنرا باید شنید وَالثَّانِي مِنْ
جِهَةِ مُشَابَهَةِ الصُّورَةِ فَإِنَّهُمَا كَانَا كَالتَّصْوِيرَيْنِ لَهُ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ أَيْضًا و دوم از جهت مشابهت صورت

زیراکه ایشان یعنی حضرت حسنین بودند گویا دو ورقه ویا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا به حضرت رسالت بودند در صورت
و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت بآن حضرت داشتند وسند این مشابهت ست که
میفرمایند فَقَدْ اَخْرَجَ الْبُخَارِیُّ عَنْ اَنَسٍ قَالَ لَمْ یَکُنْ اَحَدٌ اَشْبَهَ
بِالنَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَقَالَ فِی الْحُسَیْنِ
اَیْضًا کَانَ اَشْبَهَهُمْ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پس تحقیق روایت کرد
بخاری از انس که گفت نبود هیچکس مشابه ترین مردم با نبی صلی الله علیه و آله وسلم
از حسن بن علی و گفت در حق حسین نیز که بود مشابه ترین مردم با رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم یعنی حضرت امام حسن و همچنان جناب امام حسین علیهما السلام
اشبه الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة بودند و چون
تشبیه در روایت بخاری محصور بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر واحد
از حضرت حسنین بظاهر موهم اشکال بوده برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض
بحدیث ترمذی میرود وَرَوٰی هٰذَا الْحَدِیْثَ مُفَصَّلًا التِّرْمِذِیُّ
عَنْ عَلِیٍّ کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ وَصَحَّحَهٗ قَالَ الْحَسَنُ اَشْبَهُ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَا بَیْنَ الصَّدْرِ اِلَی الرَّاْسِ وَالْحُسَیْنُ اَشْبَهُ
بِالنَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِیْمَا کَانَ اَسْفَلَ مِنْ ذٰلِکَ روایت کرد این حدیث را
مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابه تر بود با رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم در چیزیکه فروتر از صدر است یعنی جهت فوقانی بدن حضرت
امام حسن و جهت تحتانی بدن حضرت امام حسین مشابهت تمام با رسول خدا
علیه الصلوة والسلام داشتند پس حضرات حسنین باعتبار مجموع جسدین

تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول خدای تعالی بودند که گویا
صورت جسمیه طینت محمدی دو حصه شده در راه خلقت هر دو نور دیدهٔ نبوت جلوه
ظهور یافته و پایهٔ شعاع خورشید رسالت بر عهد استعداد این هر دو سلالهٔ
دودمان نبالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت تافته و چون واسطهٔ
ثبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریعهٔ ظهور صورت محمدی در بطن
حضرت زهرا بودند پس مجموعهٔ این پنجتن که همچو حواس خمسه هر یکی کامل و مکمل بر آمده
و مابه الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت چیزی دیگر نمانده رنگی عجیب جلوهٔ
غریب از خلت و اتحاد دارد که محبت و وداد با این هیئت مجموعی فرض عین ارباب
ایمان و موصل بدرجهٔ معیت در روز قیامت با نبی آخر الزمان باشد
و فذلکهٔ این کلام و خلاصهٔ همین مرام است که ارشاد مشکوة اخرج الترمذی ان
النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَخَذَ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ فَقَالَ مَنْ اَحَبَّنِیْ وَ
اَحَبَّ هٰذَیْنِ وَاَبَاهُمَا وَاُمَّهُمَا کَانَ مَعِیَ فِیْ دَرَجَتِیْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَقَالَ
هٰذَا حَدِیْثٌ مُنْکَرٌ و بر آورد ترمذی که بتحقیق پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست
دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجهٔ
من روز قیامت و گفت ترمذی که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر
در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت کرده
باشد و این از اقسام احادیث ضعاف است لیکن چون بروایت دیگر ثقات
مانند ابن حبان و امام حنبل تقویتی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث
حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد آن بکار رفت و اشارت بدین اجتماع
و اتحاد است آنچه جناب مصنف علامه علیه الرحمه در رسالهٔ عزیز الاقتباس از صحیح مسلم نقل

فرمودند خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم غداة وعليه مرط مرحل من
شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فادخله معه
ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم از خانه وقت صبح و بر آن حضرت گلیمی بود منقش که شکل کجاوه شتر
از آن پیدا بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد او را در آن گلیم
پس آمد حسین پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمه پس داخل کرد او را پس آمد علی پس
داخل کرد او را پس خواند آیهٔ تطهیر که ترجمه اش اینست جز این نیست که میخواهد
خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد شما را پاکی تمام
پوشیده نماند که تفسیر آیهٔ تطهیر بحث بسیط در کلام خواهد که این مجاله متحمل آن نمی تواند شد
اما آنچه اختیار راقم الحروف است اینست که نفوس این حضرات قادسه از لوث
کبائر و صغائر عمدی و اخلاق ذمیمهٔ باطنی بالکلیه پاک و صاف است و نیز در رساله
حمزه الاقتباس است ان ملكا من الملائكة نزل من السماء لم ينزل قبلها فبشرني ان الحسن
والحسين سيدا شباب اهل الجنة وان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آمد
پیش من فرشته پس سلام کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش از این
پس بشارت داد مرا با آنکه حسن و حسین سرداران جوانان بهشت اند و تحقیق فاطمه
سردار زنان بهشت اند باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه برای
حسنین بر کل مردان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جنان بدون استثنا است
و این همراه آن اشارت است که بالا گذشت و نیز در آن رساله است
ان الحسن والحسين هما ريحانتاي من الدنيا رواه الترمذي مرا است حسن
و حسین دو گل باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و ثمرهٔ فواد

من از باغ دنیا غیر از حسن و حسین دیگری نیست و نیز در ان رساله ست که ان
ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما و احب من یحبهما رواه الترمذی این دو کس یعنی
حسن و حسین دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند بار خدایا هر آئینه دوست میدارم
ایشان را پس دوست دار تو ایشان را و دوست دارم من کسی را که دوست دارد
ایشان را و هر گاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم مقرون باجابت ست
در دوست داشتن خدای تعالی حضرات حسنین و دوستدار حسنین را رتیابی نیست
و از لطائف این حدیث ست که سند ابنیت و محبوبیت حسنین برای حضرت
رسالت علیه الصلوة والتحیة و محبوبیت حسنین و محب حسنین برای خدای تعالی
هر دو واقع شد و نیز در ان رساله ست صدق الله و رسوله انما اموالکم و اولادکم
فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی
و رفعتهما رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و ابو داؤد و النسائی راست فرمود خدا
و رسول او جز این نیست که اموال و اولاد شما سبب آزمایش ست نظر کردم
بسوی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میرفتند و می لغزیدند پس صبر نکردم تا قطع کردم
سخن خود را و بر داشتم آن هر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مشغول به خطبه خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
تشریف آوردند و پای مبارک اینها در رفتار لغزش میکرد چنانکه مبادا
بر زمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد چون این حالت را
آن حضرت در اثنای خطبه مشاهده فرمودند بفرط شفقت از دست خود با
بر آمده خطبه را گذاشته هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام
شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس کردنی ست که چه قدر اهتمام
شان حضرات حسنین داشتند و باینهمه شورش و لا ملاحظه شود

که چها چها از مصائب و بلا نصیب این جگرگوشه‌ها خاصة حضرت سید الشهداء و
دیگر اهلبیت مصطفی در واقعهٔ کربلا گذشت و ازین قسم احادیث کثیره که شطری
از آن دران رساله نیز باقی ست در کتب صحاح مرویست که برای استیفای
بیان آنها دفترها باید لهذا عنان کلک ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و حالی
ناظران را خبر باد که مقصود جناب علامه علیه الرحمة از تالیف این رساله بیان شهادت
سبطین مکرمین یعنی حضرات حسنین علیهما التحیة والثنا ست و آن موقوف بر تمهید
مقدمه و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این راز و باعث اطلاع
این سر و ساز بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میشود و اول شمهٔ از مناقب
از اوصاف امام حسن بطریق مشتی نمونه از خرواری میشود و قال جعفر بن محمد عن
ابیه قال حج الحسن خمس عشرة حجة ماشیا و نجائبه تقاد
بین یدیه و خرج من ماله لله مرتین و قاسم لله ماله ثلث مرات
حتی انه کان یعطی نعلا و یمسک نعلا و یعطی خفا و یمسک خفا
و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت
حج کرد حسن پانزده حج در حال آنکه اسپهای کوتل کشیده می‌بردند پیش پیش او و جدا شد
از مال خود برای خدا دو بار و بنصف تقسیم کرد مال خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود
که می‌بخشید یکتای پاپوش را و نگاه میداشت یکتا پاپوش را و می‌بخشید یکتا موزه
را و نگاه میداشت یکتای دیگر را یعنی مجاهده با نفس و محافظت آداب کسب نیکیها مودیست
که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از مدینه تا مکه پیاده پا فرموده با آنکه اسپهای کوتل
پیش پیش او می‌کشیدند و خدم و حشم و چهارپا همه میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار پیدا که
دو باره تمامی مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره گوهر تنصیف عطای مال
فی سبیل الله در رشتهٔ تقسیم کشید حتی که کار با عطای یکتا نعل و موزه و نگاه داشت

یکتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی بر مسند امامت جلوه
فرما بود و گرد موالی آل چون هاله گرد قمر درخشان بودند که مردی از کفار آمد و پرسید که درین
مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
که مردم خوار و بغایت جبار بود و دیگر کلمات ناملایم بشان اسد الله الغالب
جا دیده بزبان آورد تا بنهایت رسانید حضار مجلس گرامی باستماع چنین جسارت
خرافت عنان از دست ضبط برآورده خواستند که تأدیب آن بی ادب بپردازند
که آنجناب سراپا تعظیم مقتضای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از طرز
گفتار و اطوارت پیداست که رنجی داری و بمصیبتی گرفتاری اگر گرسنه طعام
لذیذ حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر راهی بدپوشش نشست با وایش بپردازم
و اگر دشمنی و جفای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
دلاویز شکرریز بمقابل کلمات زهرآمیز و خشونت انگیز خود گوش کرد
گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی که قالع باب خیبر و پیادو و وصی پیغمبر بود و بدولت
اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
نقل و حکایات بجایی ست که گنجایشات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
... موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود بنج سال عمر و کان وفاته
رضی الله عنه سنة تسع و اربعين على اصح الاقوال في اول ربيع الاول
او في آخر صفر وهو المشهور بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
عنه سال چهل و نهم از هجرت بنابر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
مشهور است یعنی بتحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بیست و هشتم
است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

وَسَبَبُ مَوْتِهِ اَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتَ الْاَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ سَمَّتْهُ بِاِغْوَاءِ يَزِيْدَ
بْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ يَزِيْدُ ضَمِنَ لَهَا اَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَفَعَلَتْ فَمَرِضَ الْحَسَنُ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةُ اِلٰى يَزِيْدَ
تَسْئَلُهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ اِنَّا لَمْ نَكُنْ نَرْضَاكِ لِلْحَسَنِ
اَفَنَرْضَاكِ لِاَنْفُسِنَا فَصَارَتْ مِمَّنْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ
الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ ۝ وسبب وفات او آن بود که زوجهٔ او جعده دختر اشعث بن قیس زہر
داد او را باغوای یزید بن معاویه و بود یزید که وعده داده بود جعده را ایمانکہ اسباب این کار
بانکه تزویج خواہد کرد او را پس جعده کرد آنچه یزید خواسته بود پس بیمار شد حضرت
امام حسنؑ تا چهل روز بستر وفات یافت پس فرستاد جعده شخصی را بطرف یزید
وبخواست وفای آنچه وعده با او کرده بود پس گفت یزید من راضی نبودیم بودن تو
پیش حسنؑ آیا پس چگونه راضی باشیم بودن تو پیش خود پس گشت جعده از جمله
کسانیکه زیان کار دنیا و آخرت ست این زیان کاری ہمان زیان کاری ست ظاہر
وَكَانَ مَرَضُهُ الْاِسْهَالَ الْكَبِدِيَّ وَتَقَطُّعَ الْاَمْعَاءِ و بود بیماری آنحضرت
اسهال کبدی و پاره پاره شدن روده ها یعنی هنگام اجابت دستها پاره پاره های
جگر و روده ها بریده شده می برآمد چنانکه شخصی برای عیادت آنجناب علیه السلام
رفت آن حضرت چون از بیت الخلا برآمدند فرمودند که جگر من پاره پاره شد
آن شخص گوید که من آن پاره ها را ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات
جگر بودند وَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَاءَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
فَقَالَ اَيْ اَخِيْ مَنْ صَاحِبُكَ قَالَ تُرِيْدُ قَتْلَهُ قَالَ
نَعَمْ قَالَ لَئِنْ كَانَ صَاحِبِيَ الَّذِيْ اَظُنُّ اللّٰهُ اَشَدُّ لَهُ
نِقْمَةً وَاِنْ لَمْ يَكُنْهُ مَا اُحِبُّ اَنْ تَقْتُلَ بِيْ بَرِيْئًا

ثم قال لقد سُقیتُ السّمّ مرارًا وما سُقیتُ مرّةً اشدّ من هذه
و هر گاه حاضر شد او را وفات بیامد امام حسین رضی الله عنه پس گفت ای برادر من
که ترا این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد گفت میخواهی قتل او را گفت آری گفت
هر آئینه اگر قاتل من همان ست که من گمان میدارم البته خدای تعالی سخت ترست
برای او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی ست برای گرفتن انتقام کافی ست
و اگر نیست او در واقعه که باو گمان منست دوست نمیدارم که بکشی با نتقام من
بیگناهی را پیشتر گفت که هر آئینه بتحقیق نوشانیده شدم زهر چند بار و نوشانیده شدم
هیچ بار سخت تر ازین بار پوشیده نماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل اموری
چند ست اول چون مناط شهادت ستر بود و خفا و اشتباه بوده قاتل را اهم بعرض
کتمان و اختفا گذاشتند تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد و شیاع و اظهار
و ابراز برین شبستان نتابد دوم اخذ قصاص از امور یست که بحکم شرع حزم
و احتیاط را دران مدخلی تمام ست تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین در تعیین
قاتل مقتضای آن جائز نیست سوم طی کشح از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال حلم
و کظم غیظ ست چه اگر تفحص و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من حیث الشرع
ممکن الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پهلو از اخذ قصاص تهی دادن
کار همین حضرات ست که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت پاک طینتان در روز
الست باقی نگذاشته اند و الا کفّ نفس از انتقام باوجود قدرت کاریست
دشوار که چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذر ست و آنچه از شدت
نوشانیدن زهر این بار نسبت بمرات سابق ارشاد شد کنایه بایس از حیات
و ایمای بقرب وفات ست چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند که امیر المؤمنین حسن
علیه السلام را شش بار زهر داده اند پنج بار کاری نکرد و بار ششم کارگر افتاد و وقع علیه الوجع

از عمیر بن اسحق مروی است که من و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن علیه السلام
برای عیادت رفتیم فرمود که ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم که [illegible]
امری پرسیدن نمی توانم همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید
که آن حضرت بخانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدنی است بپرس
که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا پس فرمود که مرا چند باره
زهر داده اند و این بار کارگر افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس راوی گوید که
من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که حالت احتضار است
و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت نشسته استفسار از قاتل
میفرمایند الی آخر الروایة که از قضا گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام
بخواب دید که گویا میانه دو چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون این خواب
را پیش سعید بن المسیب بیان کردند گفت که زمان وفات جناب امام حسن قریب
رسیده آنحضرت هرگاه وقت رحلت قریب آمد بجناب امام حسین وصیت فرمودند
که من از عائشه خواسته ام که چون من بمیرم قبر مرا در خانه خود جا دهد عائشه با من
وعده کرده است پس بعد وفات من جنازه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلوة
والثنا ببر و از عائشه دستوری خواه که اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد امجد من
دفن کنید و میدانم که مردم بنی امیه ازین کار باز خواهند داشت پس با ایشان
نزاع کردن نشاید و باید که جنازه مرا در بقیع برند و همان جا دفن کنند و همچنان
بوقوع آمد که هرگاه حضرت امام حسن علیه السلام لبیک بداعی حق گفت جناب
امام حسین بخدمت عائشه رفته دستوری خواست عائشه گفت که خوب است
که حسن در حجره ما مدفون شود و چون این خبر بمروان رسید [illegible] قدم در راه
ممانعت گذاشته مدفون کردن نداد پس جنازه آنحضرت از روضه رسول خدا صلی الله
صلی

علیہ وآلہ وسلم بہ بقیع بردند و در قبہ عباس پہلوی قبر فاطمہ بنت اسد جدہ آنحضرت مدفون
کردند و کسی از بنی امیہ بر جنازہ آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص کہ آن زمان
امیر مدینہ بود و باجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد خلاصہ درینمقام ہمین
قدر ہست کہ بقلم رفت اما تعیین سنین عمر شریف و تشخیص زمان ولادت پس
آنست کہ ارشاد میشود وَكَانَ عُمْرُهُ الشَّرِيفُ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً
وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ إِلَّا أَيَّامًا وَقَدْ وُلِدَ النِّصْفَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهِجْرَةِ
عَلَى الصَّحِيحِ وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ یعنی بود عمر شریف او چہل و پنجسال و شش ماہ
مگر کسری کم از روزہا و بتحقیق پیدا شد پانزدہم شعبان سال سوم از ہجرت بروایت
صحیح و گفتہ شد در رمضان پوشیدہ نماند کہ در زمان ولادت حضرت امام حسن
علیہ السلام و ہمچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف ست ولادت آنحضرت
نزد بعضے پانزدہم شعبان و نزد بعضے پانزدہم رمضان سال سوم از ہجرت است
و وفات آنجناب بر قول مختار در ماہ ربیع الاول نزد بعضے ہفدہ و نزد بعضے پنجم ماہ
مذکور مشہور است و ہشتم ماہ صفر سال چہل و نہ ہجری ست و تعیین عمر شریف او چہل
و پنجسال و شش ماہ چند روز کم بروایت صحیح ست و اعتبار سنین حیات متفق فیہ
ترجیح تاریخ ولادت پانزدہم رمضان و تاریخ وفات روز پنجم ربیع الاول می افتد
تا چہل و پنجسال و شش ماہ کسری کم بحساب است آید و مویدا نیست آنچہ گفتہ اند
کہ عمر شریف آنحضرت چہل و پنجسال و چند ماہ بود و ہفت سال در کنار عاطفت حضرت
رسالت علیہ الصلوۃ والتحیۃ پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار
یعنی جناب شاہ ولایت بجا داشتند و ہشت سال و چند ماہ دیگر فقط در کنف حمایت
حضرت رب العزت زندگانی کردند هَذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ السِّرِّيَّةِ
الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَكْبَرُ انیست آنچہ متعلق بود بشہادت سریہ

که مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید
وَاَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِيْ اُخْتُصَّ بِهَا السِّبْطُ الْاَصْغَرُ فَهِيَ مِنْ
اَكْبَرِ الْوَقَائِعِ الْمَشْهُوْدَةِ واما شهادت ظاهری که اختصاص یافت آن فرزند
اصغر پس آن از بزرگ ترین وقائع مشهوره است وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا كَوْنُهَا
جَهْرِيَّةً وَسَبَبُهَا اَنَّهُ لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيْدُ وَتَسَلَّطَ وَذٰلِكَ فِيْ رَجَبِ
سَنَةِ سِتِّيْنَ بِدِمَشْقَ كَتَبَ اِلَى الْاَقَالِيْمِ لِاَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهٗ وَكَتَبَ
اِلٰى عَامِلِهٖ بِالْمَدِيْنَةِ الْوَلِيْدِ بْنِ عُقْبَةَ اَنْ يَّاْخُذَ الْبَيْعَةَ
مِنَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهٖ لِاَنَّهٗ
كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا وسبب شهرت آن آشکارا
شدن آنست و سببش آنکه هرگاه مالک و پادشاه شد یزید و تسلط یافت بمملکت
و آن در ماه رجب سال شصتم از هجرت بشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه ها
بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت نامه بعامل خود بمدینه
ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله عنه پس باز ماند
و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او فاسق و دائم الخمر ظالم
باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت
سلطنت نشست نامه ها با قالیم و ممالک برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام
نوشت چنانچه نامه یزید پیش ولید بن عقبه حاکم مدینه بدین مضمون رسید که معاویه
بنده از بندگان خدا بود وفات یافت و من بجای او نشستم و بیعت انقیاد برای
خود بر وی میخواهم باید که از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من
بگیری و در نگ و تاخیر در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبه بخبر و
[illegible] نامه حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را طلبید و گویند که چون نامه یزید

بولید بن عتبه پسر ابی سفیان بمروان مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبد الرحمن
بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را طلب کن و ازین هر چهار کس درخواست
بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر و الا این چهار تن را گردن بزن تا هر کس عبرت پذیر شود
و دیگری از قبول بیعت تغافل نورزد ولید بمشورت مروان راضی نگشت و گفت
کشتن پسر فاطمه و پسر ابو بکر و پسر عمر و پسر زبیر را کشتن جمیع امم است مگر گویند که ولید بن عتبه
حضرت امام حسین را طلبید آنجناب جماعه غلامان و همراهیان خود را همراه گرفته
همه را بر در سرای ولید گذاشته تنها پیش او رفتند ولید بعد تعظیم در آمده بمضمون
نامه یزید نموده درخواست بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت
یزید نخواهم کرد که او فاسق و دائم الخمر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت
خود باز نیامده و دست از خبث طینت برنداشته با ولید گفت که ای امیر حسین را
بیعت اخذ بیعت بگذار که بار دیگر بر او قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت
کند و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت ای
با مروان مرا بکشتن حسین میگویی اگر شرق و غرب عالم بمن بخشند من هرگز قصد
خونش نکنم مروان بعد ازین خاموش ماند و آنجناب از آنجا بمکان خود تشریف
بخانه ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه پرداختند چنانچه ارشاد می‌شود

وخرج الحسين الى مكة لاربع خلون من شعبان فدخل مكة
واقام بها روان شد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم شعبان و
داخل شد بمکه و اقامت گرفت در آن و چون خبر خروج حضرت امام حسین
از مدینه منوره و وصول بمکه معظمه در امصار و دیار مشتهر گردید مردم اطراف
و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه باطاعت و انقیاد آنجناب
اتفاق کرده نامه‌ها علی سبیل التواتر و التعاقب مشتمل بر طلب ارسال و اشتیاق

چنانچه بیانش میرود و لما وصل الخبر الی اهل الکوفة اتفق
منهم جماعة کثیرة وکتبوا الی الحسین علیه السلام یدعونه الیهم
ویبذلون له القیام بین یدیه بانفسهم واموالهم وبالغوا
فی ذلک وتتابعت الیه نحو من مائة وخمسین کتابا من کل طائفة
وجماعة فسیر الیهم ابن عمه مسلم ابن عقیل وحثهم علی نصرته وحمایته
و هرگاه رسید خبر سوی اهل کوفه متفق شدند. از ینها جماعت کثیر نوشتند
نامه ها بخدمت امام حسین بمضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و مالهای خود را
حد خدمتگزاری بحضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب ولی در پی رسید بآنحضرت
قریب یکصد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف ایشان ابن عم
خود مسلم بن عقیل را و ترغیب و تاکید فرمود آنها را بر نصرت و حمایت او
بالجمله کوفیان بالحاح تمام نامه های متواتر و قاصدهای متکاثر در طلب
حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و درین خصوص اصرار و استبداد
زیاده تر بکار بردند و گویند که نامهٔ اخیر که بدست متعدی از اهل کوفه رسید
عبارتش این بود للحسین بن علی من شیعته و شیعة ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک
اما بعد فان الناس ینتظرونک ولا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله
والسلام علیک و رحمة الله و برکاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند
و اطاعت و انقیاد دیگری سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا
خود را بزودی برسان و مایان را از رنج انتظار وارهان چون استدعا
کوفیان در باب طلب زیاده از حد گذشت آن حضرت خواستند
که ارخای عنان عزیمت بآن صوب فرمایند عبدالله بن عباس و دیگر
اجله اصحاب رض که در مکه معظمه بودند ممانعت نمودند و گفتند که بفحوای الکوفی لا یوفی

بیوفائی اہل کوفه ضرب المثل ومشہور در عالم ہست قول وفعل سکنه آنجا اصلا قابل
اعتماد نیست آخر بعد قیل وقال قرار یافت که آنحضرت عازم کوفه نشوند وشخصی را
از متوسلان خویش بآن طرف روانه کنند چنانچه برادر عمزاد مسلم بن عقیل را به نیابت
خود رخصت کوفه فرمودند وکوفیان را بر اطاعت ومتابعت ونصرت وحمایت
آن حضرت تحریص وترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش
ہوش شنیدنی وبد عهدی کوفیان بچشم انصاف دیدنی ہست قلنا وصل مسلم
الکوفة نزل فی دار المختار بن عبید وبایع الحسین علی یدیه خلق
کثیر اکثر من اثنی عشر الفا فاطلع علی ذلك النعمان بن بشیر والی الکوفة
من جانب یزید وکان صحابیا فهدد الناس علی ذلك لکن
اکتفی بمجرد التهدید ولم یتعرض لاحد پس ہرگاه رسید مسلم بکوفه
فرو کشید در خانه مختار بن عبید وبیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاده
از دوازده ہزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه از جانب
یزید بوده وبود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن اکتفا نمود بمجرد تهدید ومتعرض
نگشت برای ہیچکس مجملا چون مسلم بن عقیل داخل کوفه شده بخانه مختار بن عبید ثقفی
رخت اقامت کشاد مردم کوفه ہجوم آورده بیعت بر دست او نمودند چندانکه نوبت
از دوازده ہزار در گذشته کار به ہیجده ہزار وبروایتی بیست ہزار وبروایتی بچہل
ہزار رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقوف یافته
بحسب ظاہر کار بند تهدید وتخویف شده با ایشان اعراض واغماض متعرض
حال احدی از مبایعین نگشت بلکه در باطن معاون ومددگار حضرت مسلم بوده
پنہانی ترغیب مردم بر بیعت واطاعت میکرد وآخر کار چون تغافل
نعمان بر ہمه کس نمایان شد بعضی از بدنهادان یزید را از حقیقت حال آگاه

ساختند و بسعایت و شکایت نعمان پرداختند چنانچه می فرماید فکتب مسلم
بن یزید الحضرمی و عمارة ابن الولید بن عقبة الی یزید یخبرانه عن
امر مسلم و میل اهل الکوفة الیه و تغافل النعمان بن بشیر عنه
پس نوشتند مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید در حالیکه خبر دار
میکردند این هردو او را از امر مسلم و میل اهل کوفه بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر
ازو یعنی مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه حال ورود مسلم بکوفه
و رجوع مردم بخدمت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان
بن بشیر او را خبردار کردند فعزل یزید النعمان وولی مکانه عبید الله
بن زیاد وکان والیا علی البصرة فتجهز عبید الله من البصرة
الی الکوفة و دخلها لیلا من جهة البادیة فی لباس اهل
الحجاز واوهم انه الحسین رضی الله عنه فاستقبله الناس
فی ظلمة اللیل و سلموا علیه و مشوا بین یدیه و قالوا
مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت خیر مقدم فسکت
حتی دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید نعمان را و حاکم گردانید بجای
او عبید الله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره پس سامان سفر کرد عبید الله از بصره
بسوی کوفه و داخل شد دران وقت شب از طرف بیابان بلباس
حجازیان و در وهم انداخت مردم را باینکه حسین ست پس استقبال کردند
او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش او و گفتند
مرحبا باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن پس خاموش
ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد بمکان حاکم نشین را نفی مبادا که چون مردم کوفه
بعد اختیار بیعت و انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل کوشیده اند

برطلب حضرت امام حسین علیہ السلام گرویدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف عنان از مکہ بکوفہ پرداختہ و خبر آمد آمد او در اطراف و جوانب اشتہار یافتہ گویند کہ یزید پدر یافت این سانحہ بکار خود حیران و مشورہ طلب از ندیمان گشت مشاوران بد مآل چنان اندیشیدند کہ اگر حسین علیہ السلام بکوفہ رسید عراق از دست ما رفت بلکہ بنای این سلطنت و حکومت از ہم شکست پس صواب دید آنست کہ نعمان بن بشیر از حکومت کوفہ معزول و شخصی دیگر بجای او منصوب شود کہ مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او بکشد و بیخ فتنہ و فساد را بالکلیہ بر کند آخر بعد رد و تبعیض قرار دادند کہ این کار جز از دست عبید اللہ بن زیاد سر انجام نیابد یزید ابن زیاد را کہ حاکم بصرہ بود بامارت کوفہ و عراق مقرر کردہ باو نوشت کہ زود از زود خود را از بصرہ بکوفہ رساندہ مسلم بن عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشند و از حسین علیہ السلام طلب بیعت ما نماید اگر او قبول بیعت کرد بہتر و الا او را نیز بکشند چون نامہ یزید بنام ابن زیاد رسید برادر خود را قائم مقام خود بہ بصرہ گذاشتہ بالفور عازم کوفہ شد تا آنکہ بقادسیہ رسیدہ سپاہ خود را در آنجا گذاشتہ و از راہ فریب خود را بلباس حجازیان آراستہ و عمامہ بسر بستہ و بر اشتری نشستہ با معدودی چند از راہی کہ قافلہ حجاز می آمد و تاریکی شب میانہ نماز شام و عشا بکوفہ در آمد و مردم کوفہ کہ ہمہ تن چشم انتظار براہ حضرت امام حسین علیہ السلام بودند غلط خوردہ او را امام حسین علیہ السلام پنداشتند و باستقبالش پرداختند و سلام کردند و مرحبا گفتند و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افگندہ ہیچ نمی گفت تا آنکہ داخل دار الامارہ گشت و این ہمہ برای آن بود تا مردم کوفہ بر آمدن او خبردار

نشوند و وفتنہ بلوا کردہ آمادہ فتنہ و فساد و در دفع او نگردند فلما اصبح جمع الناس
وقرع عليهم منشور بالايالة وهدّدهم وحذّرهم
عن مخالفة يزيد وفرّق جماعة مسلم بقوة التدبير واختفى مسلم في
دار هاني بن عروة پس ہرگاہ صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند بر ایشان
سند حکومت خود را و تہدید و تحذیر کرد اہل کوفہ را از مخالفت یزید و متفرق گردانید
جماعت مسلم را بقوت تدبیر و پوشیدہ شد مسلم در خانہ ہانی بن عروہ یعنی بجبر
تہدید لسانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعہ متابعان حضرت مسلم متفرق گردید
و مسلم خود را بخانہ ہانی بن عروہ بپردہ اختفا کشید فارسل عبيد الله محمد
ابن الاشعث مع فوج الى داره فاتوا بهاني بن عروة فحبسه و
حبس جميع رؤساء الكوفة عنده في القصر واتى الخبر
مسلما فنادى بشعاره فاجتمع معه اربعون الفا واحاطوا
حول القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانہ ہانی
بن عروہ پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جملہ رؤسای
کوفہ را نزد خود در قصر و رسید این خبر بمسلم پس آواز داد خاصان و رفیقان خود را
پس جمع شدند ہمراہ او چہل ہزار مردم و احاطہ کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد ہانی
بن عروہ و دیگر رؤسای کوفہ را بمکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بدریافت
این حال خاصان و رفیقان خود را جمع فرمودہ با جمعیت چہل ہزار کس محاصرہ قصر
عبید اللہ بن زیاد نمود فامر عبيد الله الاسارى من رؤساء الكوفة ان يكلموا
عشائرهم ويردّوهم عن رفاقة مسلم فكلّموهم فتفرّقوا كلّهم وامسى مسلم
في خمس مائة فلما اختلط الظلام ذهب اولئك ايضا وبقي وحده پس امر کرد ابن زیاد اسیران
را کہ از رئیسان کوفہ بودند باینکہ بفہمانند عزیزان و قریبان خود را و باز دارند ایشان را از

رفاقت مسلم پس فهمانیدند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه تنها و شام
کرد مسلم را پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد
باقی ماندند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی ماند مسلم تن تنها
یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد ازان چون شب تاریک
شد این پانصد همراه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند و گویند که چون برای
نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس اقتدا
باو کردند و چون سلام داد و یک کس را ندید و برین قول فرصت همه رفتند
و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر ابن زیاد رسید
دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه ازان جمله قریب سه صد کس باقی ماندند حیران
شده چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا میروید ازان
هم ده کس باقی ماندند آنگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط متواتر فرستادید
و مارا طلبیدید و حالا با عدا نمودید چون یک دو قدم دیگر رفت هیچکس با او نبود
فتردد في الطريق فأتى منزل امرأة فاستسقاها فأسقته
وأضافته في منزلها پس آمد رفت میکرد مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس
طلب آب کرد پس آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه خود
یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را تنها گذاشتند و همه گریختند مسلم در راه سراسیمه و
تنها میگشت و ازین طرف بآن طرف میرفت درین حال تشنگی بر
مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه نام داشت از و طلب آب فرمود
آن زن او را آب نوشانیده داخل خانه خود نمود و کان
ابنها مولى لمحمد بن الاشعث فانطلق فأخبر
محمدا وأخبر محمد عبيد الله فبعث عبيد الله

عَمْرو بن حُرَیث صاحب شُرطةٍ و مُحمّد بن الاشعث فلمّا بالدار
و بود پسر آن زن مولی یعنی غلام آزاد محمد بن اشعث پس رفت او و خبر کرد
محمد را و خبر کرد محمد عبید الله را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حریث کوتوال
شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را یعنی هرگاه طوعه مسلم
را انجا در خود جا داد از اتفاقات قضا و قدر پسر طوعه که چیله محمد بن اشعث بود مولا
خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن ناکس هماندم پیش ابن زیاد رفته سر کار
این راز وا نمود و ابن زیاد بمجرد دریافت این حال کوتوال شهر که عمرو بن حریث نام
داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتاری مسلم فرستاد و ایشان با جماعه
کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم دران سکونت داشت محاصره
نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حمیت شجاعت بنی هاشم نهان
نشستن در خانه گوارا نکرد فَخَرَجَ مُسْلِمٌ بِسَیْفِهٖ یُقَاتِلُهُمْ فَاَتَاهُ
مُحَمَّدُ بْنُ الْاَشْعَثِ بِالْاَمَانِ فَجَاءَ بِهٖ اِلٰی عُبَیْدِ اللّٰهِ فَضَرَبَ
عُنُقَهٗ وَ اَلْقٰی جُثَّتَهٗ اِلَی النَّاسِ وَ صَلَبَ هَانِیًا وَ کَانَ ذٰلِكَ
لِثَلٰثٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ سَنَةَ سِتِّیْنَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ قَتَلَ عُبَیْدُ اللّٰهِ
مُحَمَّدًا وَ اِبْرَاهِیْمَ اِبْنَیْ مُسْلِمٍ اَیْضًا مَعَهٗ پس برآمد مسلم با شمشیر خود
در حالیکه جنگ میکرد با انها پس پیش آمد محمد بن اشعث با امان پس آورد مسلم را
بسوی ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن او را بطرف مردمان و
بردار کشید هانی را و بود این واقعه سوم ذی حجه سال شصتم از هجرت و کشت
ابن زیاد محمد و ابراهیم هر دو پسر مسلم را با او گویند که چون ابن حریث
کوتوال و ابن اشعث سر سلسله ارباب جدال با جماعت شصت کس
خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و هنگامه محاربه

گرم کرد چندانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را بجهنم سیاه فرستاد ابن اشعث ا
دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست براه خداع پیش آمده اظهار
امان نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت
را همراه گرفته پیش ابن زیاد برد آن سرآمد اشقیا قبل از رسیدن مسلم نزد او قراولان
را حکم داد همین وقت که مسلم داخل دروازه شود گردنش زنند و سرش از تن جدا
سازند چنانچه از رفیقان ابن زیاد از چپ و راست شمشیرها کشیده در دم دروازه
استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت گردنش زدند و سرش از تن جدا
کرده پیش مردمان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد شد مشغول
بتهلیل و تسبیح بود و کریمهٔ ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین تلاوت
می نمود که دفعهٔ شربت شهادت چشیده درخت اقامت از دار فنا بدار بقا کشید
بعد از آن محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را کشته بردار
کشیدند و سرهای این مظلومان را بنیزه کشیده در کوفه در بدر گردانیدند و این
سانحه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد و تمام شد این داستان
حالا بر اصغای حال حضرت امام حسین علیه السلام و روانگی آنحضرت از مکه بطرف
کوفه و رسیدن بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا گوش فرا باید داشت
وفی ذلک الیوم خرج الحسین من مکة الی الکوفة و قیل کان خروجه
یوم الترویة و دران روز یعنی سوم ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده
روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته که بود روانگی آنحضرت روز ترویه
یعنی هشتم ذیحجه و کان سبب خروجه ان مسلم ابن عقیل کان قد کتب الیه
یلتمس قدومه و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل باصرار
تمام نوشته بود باو والتماس قدوم او مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده بها

وعظمای آنجا بود ارادت بر دوش وحلقهٔ اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده
بر چهل هزار کس داخل دائرهٔ بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین
علیه السلام از مکه بکوفه شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه
قبول بیعت نموده و همه آنها باطاعت و انقیاد در داده و در گرو انتظار قدوم میمنت
لزوم نشسته اند لهذا آنجناب تصمیم عزم روانگی از مکه بکوفه فرمودند ولما عزم
بالخروج فیه منعه ابن عباس وابن عمر وجابر وابو سعید الخدری
وابو واقد اللیثی فلم یطعهم بمنعهم وقال انی سمعت ابی یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ان کبشا
تستحل به مکة فلا اکون انا ذلک الکبش وهنگام جناب
امام حسین علیه السلام تهیهٔ سامان سفر فرمود منع نمود او را ابن عباس وابن عمر
وجابر وابو سعید خدری وابو واقد لیثی پس باز نماند از بازداشت ایشان گفت
بدرستیکه من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیده ام از رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که میفرمود هر آینه گوسپندی باشد که بسبب آن حلال گردد پس نباشم
من آن گوسپند اینچنین شنیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت
کوفه راست فرمود اجلهٔ اصحابش که در مکه حاضر بودند به مخالفت پیش آمدند
چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانهٔ خداست مرو و بقول
کوفیان اعتماد مکن نمی دانی که با پدر و برادرت چه کردند اگر تو با زنان اهل
وعیال خود را همراه میبری من می ترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان کودکان
تو اسیر بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان زنان
و دخترانش بکشند چون عرض ابن عباس جامعهٔ قبول نیافت
ابن عباس اندوهگین شد و گفت اجیب الله و ... اسکریست

ونیز عبد الله بن عمر از عزیمت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بقول و فعل
اهل کوفه غره مشو و از مکه بدون مرو و بالجمله جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی
و دیگر هر کس که حسین را آماده سفر کوفه دید منع کرد و آخر کار چون مبالغه و اصرار
مانعین از حد درگذشت حسین در جواب گفتن آغاز فرمود و ارشاد کرد که من
از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة والثنا شنیده است که گوسپندی
در مکه کشته شود که بسبب آن اهانت کعبه گردد پس من نمیخواهم که من همان گوسپند
باشم یعنی شخصی را در مکه کشته شوند که خونش موجب بیحرمتی کعبه شود پس من
دوست ندارم که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبری
و ترجمه اعثم و دیگر کتب مذکوره مسطور است و باید دانست که مصداق
حدیث مذکور عبد الله بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک باعث
بر استحلال کعبه شد و بسبب این کشت و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن
چون منجر بهتک حرمت کعبه گردید جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بکمال
حزم و احتیاط و مراعات آداب کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استحلال
کعبه شود و درین مقام سخنی است ظاهر الاشکال که با وجود اشعار و اخبار از
واقعه شهادت که از سید الشهدا بظهور آمده گو بطریق جزم و یقین نباشد
جلّه صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر ایشان
تقاعد از رفاقت و معیت حضرت امام حسین فرموده فقط بمنع خروج از
مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده اظهار خیرخواهی نموده و همراه نرفتند و جواب این
اعضال مبنی بر تفصیلی است که بسط در کلام خواهد و نیز اندیشه شائبه تعصب
بعض اوهام در ربط و ضبط التقریر است و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث
تعصب افتاده ازین جا کشح از تفصیل نموده بالاجمال این قدر گفته میشود که مظاهر

و تیقّن نموده که درین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر است از قوت بفعل خواهد آمد و هرگاه
مثل ابن عباس که عظمت و جلالت شان باتفاق ثابت و محقق است باوصف
اظهار تلوّن خاطر خود تقاعد از رفاقت کردند و باوجود قلق مفارقت و گریه هاے
های همراه نرفتند هر عذری که برای ایشان قرار داده شود همان عذر را از جانب دیگران
هم قبول باید کرد الحاصل جناب امام حسین علیه السلام سوم ذیحجه بروایت صحیح و نزد
بعضی هشتم ذیحجه روز ترویه با معدودی از اهلبیت و شیعیان و موالیان
که بیانش میشود از مکه روانه کوفه شدند و سار معه اثنین و ثمانین نفسا من
اهل بیته و شیعته و موالیه فسمع فی اثناء الطریق بقتل مسلم
و تفرّق جماعته فهمّ بالرجوع فقال بنو عقیل و الله لا نرجع
حتی نصیب بثارنا او نقتل فقال الحسین لا خیر فی الحیوة بعدکم روانه شد
حسین با جمعیت هشتاد و دو کس از اهلبیت و یاران و غلامان خود و پس شنید
در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان
عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت تا آنکه بانتقام برسیم یا کشته شویم پس گفت
حسین که بهتری نیست در زندگی بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی
از اهلبیت و یاران و غلامان از مکه بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر شهادت
مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصغا نموده عزم مراجعت
بجانب مکه کرد دیگر پسران عقیل قسمها یاد کرده باتفاق گفتند که مراجعت نکنیم و بکوفه میرسیم
تا انتقام خود در قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود آن کشته میشویم آنجناب
بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی بعد ازین
نیست که شما همه کشته شوید و من تنها بمانم و گویند که حضرت امام حسین
علیه السلام را در راه با جماعه جبه پوشی فرزدق شاعر ملاقات گردید

و احوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من دران وقت مرضی داشت که کلام
کردن نمی توانستم لهذا باشاره گفتم که بکوفه مرو و بمکه روان شو و گویند
که چون فرزدق شاعر با حضرت حسینؑ ملاقات کرد دست آنحضرت ببوسید
آنجناب پرسید که ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفه فرمودند اهل کوفه را چگونه
گذاشتی گفت دلهای مردمان با تو گذاشتم و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضا
و قدر از آسمان نازل ست والله یفعل ما یشاء حضرت حسینؑ در جواب گفت
که قضا را باز توان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند
حضرت حسینؑ متوجه بعراق شد چنانکه میفرمایند ثُمَّ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتّٰی اِذَا
کَانَ عَلٰی مَرْحَلَتَیْنِ مِنَ الْکُوْفَةِ فَلَقِیَهُ الْحُرُّ بْنُ یَزِیْدَ الرِّیَاحِیُّ
وَمَعَهُ اَلْفُ فَارِسٍ مِنْ اَصْحَابِ ابْنِ زِیَادٍ شَاکِی السِّلَاحِ بعد ازان روانه
شد بطرف عراق تا آنکه رسید بجائی که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشت با او
حر بن یزید ریاحی و همراه او بود هزار سوار مسلح از همراهیان ابن زیاد
فَقَالَ لِلْحُسَیْنِ اِنَّ عُبَیْدَ اللّٰهِ بْنَ زِیَادٍ قَدْ اَرْسَلَنِیْ اِلَیْکَ وَاَمَرَنِیْ
اَنْ لَا اُفَارِقَکَ حَتّٰی اُقْدِمَ بِکَ اِلَیْهِ وَاَنَا وَاللّٰهِ کَارِهٌ فَمَا یُمْکِنُنِیْ
الرُّجُوْعُ اِلَی الْکُوْفَةِ وَلَا سَبِیْلَ اِلٰی مُفَارَقَتِکَ پس گفت
حر با حسینؑ که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا باینکه
جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا این کار کراهت کننده ام پس نیست
ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید ریاحی و راستا
راه با جناب حسینؑ در خورد گفت که مرا هر چند ابن زیاد با هزار سوار مسلح برای
گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من راضی بآن نیست که ترا گرفتار
کرده پیش ابن زیاد ببرم و این هم نمی توانم که ترا گذاشته مرا جدا شده

کوفه نمایم فقال له الحسین انی لم اقدم هذا البلد حتی اتتنی کتب اهله وقد متصل رسلهم وانتم من اهل الکوفة فان دمتم علی بیعتکم دخلت مصرکم والا انصرفت فقال له الحر والله ما اعلم هذه الکتب ولا الرسل ولا یمکننی الرجوع الی الکوفة فلا افارقک حتی اقدم بک الیه وطال الکلام بینهما پس گفت با حر حسین علیه السلام که من نیامدم باین شهر تا رسید بمن نامه های اهل آن نیامدند پیش من ایلچی های ایشان وشما اهل کوفه هستید پس اگر ثابت وقائم باشید بر بیعت خود درآیم بشهر شما وگرنه باز گردم پس گفت حر با امام حسین که بخدا من نمیدانم این نامه ها را ونه ایلچیان را ونیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نمیگذارم ترا تا آنکه ببرم ترا پیش ابن زیاد ودراز شد سخن میانه هردو بالجمله چون حر بن یزید ریاحی بسبب آمد خود بخدمت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه ها وقاصدها فرستاده باصرار ومبالغه تمام مرا طلبیدند وشما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت وبرقرار بر عهد بیعت خود باشید رخت عزیمت بشهر شما می کشم والا مراجعت بوطن خود میکنم حر بیخبری خود از ترقیم نامه ها وترسیل قاصدها عرضه داشته گفت که اکنون بازگشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست وگویند که اول آخر حر واگذاشت حضرت امام را راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جانب که خواهند بروند ومن بکوفه می روم وپیش ابن زیاد عرضه میدهم که حسین با من ملاقی نشد وبطرفی دیگر رفت که درین حال نامه ابن زیاد بنام حر بدین مضمون رسید که درا اسیر کردن حسین تقصیری نکنی والا بسزا ابتلا گردی که تحمل آن نتوانی کرد بعد از ان حر بحال خود رسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه ما هستند عرض

باجرا نمایند عدا و اند که از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود و باز مبالغه در بردن
آن جناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول انجامید و سلسلهٔ
سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون حضرت امام رضی حر دریافت
عنان عزیمت از کوفه برتافت و سائق و قائد قضا و قدر کشان کشان آنجناب را
بکربلا انداخت حالا این واقعه شنیدنی و کارگزاری تقدیر دیدنی ست
فانحرف الحسين عن طريق الكوفة الى كربلاء ونزل بها في اليوم الثاني
من المحرم سنة احدى وستين ولما نزل سأل عن اسمها فقيل
هذا موضع يقال له كربلاء فقال موضع كرب وبلاء فنزل القوم
وحطوا الاثقال ونزل الحر وقبالة الحسين رضي الله عنه
یا ارض کرب و بلاء پس بازگشت حسین از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا
و رسید در آن بتاریخ دوم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام
آن مکان پس گفته شد که این مقام است که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای
کرب و بلاست پس فرود آمدند قوم و انداختند بارها را و فرود آمد حر و لشکر او مقابل
حسین رضی الله عنه بزمین کربلا و در ترجمهٔ طبری و غیر آن نویسند که چون امام حسین
بکربلا رسید حر بن یزید ریاحی بطریق خیرخواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر
فرستادهٔ ابن زیاد میرسد جناب را امیدگذارم که شبا شب کوچ کرده
بجانب دیگر روند چنانچه آن جناب کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود
چون سپیدهٔ صبح رسید دید که همان زمین کربلا وارد ست و گویند که این معامله
تا هفت شب اتفاق افتاده که همه شب راه میرفتند و باز دم صبح خود را بزمین
کربلا می یافت تا آنکه کار بجایی رسید که شتران امی زدند از جای خود حرکت
نمی کردند پس چار و ناچار به تقاضای مشیت کردگار همانجا رخت اقامت

کشوده طرح مقام انداخت و هر زمین که میخ در زمین می زدند و هیزم از درخت
میگرفتند خون از زمین و درخت گل میکرد و بمشاهدهٔ این حال حسین فرمودند که از اینجا رفتن
نمی توانم که جای موعود همین و مشهد و مقتل من این زمین است و نیز در ترجمهٔ طبری
که چون حسین بکربلا رسید در خواب دید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با جماعهٔ ملائکه
تشریف آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان
قصد تو کرده و در صدد کشتنت افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت محروم اند
و نزدیک است که خدای تعالی ترا بدرجهٔ شهادت رساند و بهشت را برای تو
آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر تو اند پس آن حضرت علیه الصلوة والتحیة دست
بر سینهٔ حسین نهاده فرمود اللهم اعط الحسین صبرا و اجرا حسین از خواب بیدار
شد و بر اهل بیت خود این خواب برخواند جمله گریان شدند و کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون
بزبان راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه
بگوش ابن زیاد رسید آنچه از دست جورش بوقوع آمد آنرا باید شنید
کتب عبید الله کتابا الی الحسین یطالبه الی بیعة یزید فلما ورد
الکتاب علی الحسین قرأه و القاه و قال للرسول ما له عندی
جواب فرجع الرسول الی ابن زیاد فاشتد غضبه و جمع الناس و
جهز العساکر و سیرهم مع عمر بن سعد و کان ولاه الری
و اعمالها و کتب له فاستعفی من خروجه الی قتال الحسین
فقال له ابن زیاد اما ان تخرج و اما ان تعید علینا
کتابنا بتولیة الری و اعمالها و تقعد فی بیتک
فاختار ولایة الری پس نوشت عبید الله نامه بحسین برای طلب
بیعت یزید پس هرگاه رسید نامه پیش حسین پس خواند آنرا و انداخت آنرا

وگفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب پس بازگردید ایلچی پیش
ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود
سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت
ری و اضلاع آن و نوشته بود سند برای او پس استعفا نمود ابن سعد
از خروج خود برای جنگ حسینؑ پس گفت با ابن سعد ابن زیاد که یا خروج کنی
برای جنگ حسینؑ و یا باز دهی مرا سند یا که حکومت ری و اضلاع آن
بتو داده ام و بنشینی در خانهٔ خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت ری
را اجمالاً چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد نائرهٔ
غضب ابن زیاد برافروخته شد و آورده سری آسمان کشید و پیچ و تاب در
سوخته بر خود پیچیده و در بند محاربه با حسینؑ افتاد و جمع مردم و سامان لشکر
برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل ری و اضلاع آن ساخته بود
طلبید تا مقدمة الجیش گشته بسرکردگی لشکر اشقیاء به قتال کربلا روانه شود
و جنگ با حسینؑ نماید ابن سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را
یکسو کشید و خواست که بمقاتله و محاربه حسینؑ نرود که ابن زیاد باو نوشت
که ای ابن سعد یا بر حسینؑ خروج بکن و برای جنگ او برو یا از حکومت
ری دست بردار شده سندیکه بتو داده ام آنرا مسترد نما و در خانهٔ خود بنشین
پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده استرداد سند حکومت
ری و معزولی از آن گوارا نساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت
وَطَمِعَ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ بِالْعَسَاكِرِ فَمَا زَالَ ابْنُ زِيَادٍ يُجَهِّزُ
الْجُيُوشَ إِلَى أَنِ اجْتَمَعَ عِنْدَ عُمَرَ ابْنِ سَعْدٍ اثْنَانِ وَعِشْرُونَ أَلْفًا مَا بَيْنَ
فَارِسٍ وَرَاجِلٍ فَنَزَلُوا شَاطِئَ الْفُرَاتِ وَحَالُوا بَيْنَ الْمَاءِ وَبَيْنَ

الحسین واصحابه وکان اکثر الخارجین بقتاله قد
کاتبوه وبایعوه وبه آمد ابن سعد برای قتال حسین با لشکرها پس همیشه
ابن زیاد تجهیز لشکر و سامان فوج برای ابن سعد میکرد تا آنکه مجتمع و فراهم
شد نزد عمر بن سعد بیست و دو هزار کس از سوار و پیاده پس فرود آمدند
به کناره آب فرات و حائل شدند میان آب و حسین و اصحاب او و بودند
اکثر خروج کنندگان بجنگ او کسانیکه بتحقیق نامها نوشتند و بیعت با او نمودند
یعنی ابن سعد بطمع حطام دنیوی دین را بدنیا فروخت و ذخیره نکال و وبال
اخروی اندوخته بمقابله حسین بر آمده لشکر مهیا کرد و ابن زیاد خسران
نهادی در پی فوجها برای کمک ابن سعد میفرستاد تا آنکه ابن سعد با بیست
بیست و دو هزار پیاده و سوار بهفتم محرم در کربلا رسیده حائل میانه لشکر حسین
و شط فرات گردیده بر کنار آب با لشکر نزول کرده و صرف آب را از لشکر حسین
باز داشته عرصه بر آنجناب تنگ ساخت چندانکه چه جای یاران و موالیان
صغار و کبار اهلبیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر محتاج برای یک قطره آب از تشنگی
بیتاب و دل و سینه بریان و کباب گشتند درین حالت یزید همدانی که از
لشکریان حسین بن علی بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان
رود پیش ابن سعد رفته استجازت آب کنم ارشاد شد که اختیار است
چون یزید همدانی نزد ابن سعد رفت با او در خور دوستی به سلام که شعار
اسلام است نکرد ابن سعد خطاب با یزید همدانی کرده گفت که ای برادر
ترک سلام چرا گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی شناسم یزید همدانی
جواب داد که دعوی بر اسلام تو که دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر ابن رسول
و اولاد بتول نموده کمر بقتل ایشان بسته و تشنه [illegible] نهاده [illegible] فرات

دریای ست که سگ و خوک از آن آب میخورند و حسین بن علی ع و برادران و فرزندان
و زنان اهلبیت عصمت و طهارت از تشنگی جان بلب وارند و تو آب را از ایشان
منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را می شناسم و مسلمان هستم ابن سعد
گفت که ای برید همدانی همه راست گفتی لیکن چه کنم که دل من راضی بگذاشتن
حکومت ری نمی شود و اضافات آن نمی شود پس برید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال امام
حسین عرض نمود و مناسب باین حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مرویست
و خلاصه اش اینکه شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید
گفت که عراقیان از خون پشه می پرسند و فرزند رسول را کشتند و خونش حلال
دانستند و من بگوش خود شنیده ام که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
که هما ریحانتای من الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده بجنگ شد حسین بن علی
علیهما السلام از مقام خود بر آمده روبروی ایشان بایستاد و بعد حمد
و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان ببینید که من
کدامم و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید که شما را
کشتن خون من و هتک حرمت من درست است یا نیست و من پسر دختر
نبی شما نیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم من
نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادر من سیدا
شباب اهل الجنة نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب خود بیان فرموده
حجت را بر اعدا اتمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان ابن سعد آب را
بر لشکر حسین بند نموده کار بر اهلبیت نبوت تنگ گرفتند حسین بن علی
با ابن سعد نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار تا بمکه روم یا اجازه
بده که [illegible] بشهر دیگر کشم و آنجا بنشینم یا مرا پیش یزید بفرست

ابن سعد جواب داد که باش تا با ابن زیاد بنویسم چون با ابن زیاد مایهٔ فساد نوشت او
تهدیدی بر ابن سعد کرد که اگر حسینؑ دست به بیعت یزید بگذارد و بهتر والا او را باید کشت
و من ترا برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامهٔ قتال با وگرم کنی
والا بجای تو دیگری میرسد چون نامهٔ ابن زیاد با بن سعد رسید همان وقت
صف آراست و لشکر را بمقابله درست کرد و گفت که ای حسینؑ من بسیار خواستم
که تو بیعت با یزید کنی و من بخون تو مبتلا نشوم این کار سر انجام نیافت اکنون
آماده بجنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را
پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسینؑ ریگستان بوده آب هرگاه منع کردند
چاه ها کندند تا هفتاد دست کاویدند آب نیافتند اهلبیت نبوت و دیگر
یاران و موالیان و دواب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی را
طاقت گفتار نماند و باشاره سخن می گفتند و بایماء نماز می گذاردند چون بیطاقتی
بر زنان و کودکان از حد درگذشت حسینؑ عباس بن علیؑ را با تنی چند برای
آوردن آب فرستاد یزیدیان نگذاشتند که آب بگیرد عباس را مجروح کردند
و همراهیان او را کشتند عباسؑ زخمها خورده بخدمت حسینؑ رسید و بزبان
حال گفت که بجز آب شمشیر آبی نصیب ما شدنی نیست و بعضی روایت کرده اند
که حسینؑ در صحرا ایستاده بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شد دید
که آنجناب مشغول تلاوت قرآن است و اشک از چشم جاری است عرض نمود
که چگونه وارد این موضع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها
فرستادند و ما را طلبیدند و این زمان تشنهٔ خون من شده اند و اکثر از
خارجین بقتال من کسانی هستند که دست به بیعت من داده اند و از
ترجمهٔ صواعق منقول است که چون بر حسینؑ این سختی گذشت نصیحت برادر

خود یعنی حسین بن علی یاد میکرد وی گریست که وقت رحلت فرموده بودند که ای
حسین از سفهای کوفه و اعوان آن مُرجند باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنی که
موجب خفت و پریشانی تو گردد و در ترجمه طبریست که حسین در خیمه آمد و حرم محترم
را نصیحت فرمود و امر بصبر بر مصایب نمود و زنان بگریه در آمدند حسین زنان را از گریه
منع کرده نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت
با من کردند و باز بیعت شکستند یا رب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط خدمت بجا
آوردید شما اندک آید و ایشان بسیار شما را از بیعت خود بیرون کردم هر طرف که
خواسته باشید بروید و من از جان خود نا امید شدم همه یا عرضه داشتند
که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدا این روز سیاه مبتلا بگذاریم
و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت چه عذر کنیم
ما همه جانهای خود را پیش تو فدا می کنیم پس مضمون این شعر شعر
گر دست دهد هزار جانم ٭ در پای مبارکت فشانم ٭ همراهیان
آنحضرت کمر همت چست بستند و دست از حیات خود شستند و منتظر شهادت
نشستند که لشکر ابن سعد بمقابله در آمده آماده کارزار گردید پس آنچه اتفاق افتاد
آن را باید شنید فلما تيقن ان الحق هو قاتلوه امر اصحابه فاحتفروا
حفرة شبيهة بالخندق حول العسكر وجعلوها جهة
واحدة يكون القتال منها وركب عساكر ابن سعد
واحدقوا بالحسين وزحفوا واقتتلوا پس هرگاه بیقین دانست
که همراهیان جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس
ساختند سنگری شبیه بخندق گرد اگرد لشکر و داشتند برای آن جهت واحد

که باشد قتال ازان درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد و نعره کردند لشکر
حسین را هجوم نمودند و مشغول جنگ ساختند یعنی چون حسین مظلوم بیقین
دانست که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز نمیدارند و مرا بی جنگ نگذارند
اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد شجاعت داده کسب شهادت
نمایند پس یاران آنجناب بگرداگرد لشکر شبیه بخندق ساختند و برای
آن راهی داشتند که همان راه برای جنگ بیایند و کارزار نمایند و چون که اصحاب
حسین این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه گاه حسین احاطه نموده بجنگ
پرداختند و هنگامه قتال گرم ساختند پوشیده نماند که چون دهم محرم رسید و صبح
عاشوره از افق مشرق دمیده بود و سپاه ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابله جنگ
کشید جناب سید الشهدا علیه التحیه والثنا بعد ادای نماز صبح بر جمازه نشسته
ماده شتر
روبروی لشکر ابن سعد آمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم خطاب بطرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان
ببینید که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم میکنند و یهودان اگر اثری
از آثار موسی می یابند آنرا عزیز میدارند و من که پسر دختر پیغمبر شما هستم که بقتل
من بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا فرزند خود خوانده بود
وعزیز داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد
قصاص او دشمن جان من شده اید یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن می نمایید یا دیگر
مطالبه دارید که جای آن عرصه بر من تنگ کردید من بمدینه منوره بر گور جد خود
نشسته بودم مرا آنجا نگذاشتید بلکه آدم رسولان در طلب من فرستادید
و نامه ها نوشتید نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این
خطبه خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شما ست و شما را بر من

حجتی نیست و اشتر را بجوابانید و بر اسپ سوار شد و صف بیاراست تا ایشان ابتدا
کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عبدالله نامی که در حقیقت عبدالشیطان بود اسپ
را جولان داده بمیدان و بنا آمد دید که آتشی بر گرد عیال و اطفال حسین روشن کرده اند
تا کسی آنجا نرود و گفت که ای حسین بشارت باد ترا به آتش دنیا پیش از آتش آخرت
آنجناب در حق او دعای بد کرد همان دم پای اسپش در گوی افتاد و او را بدان خندق
بر آتش انداخت آخر آن ناری در میان آتش بسوخت بعد از آن دو تن از لشکر
ابن سعد بر آمده مبارز خواستند ازین طرف دو کس بمقابله بر آمدند و آن هر دو را
کشته بجهنم سیاه رسانند و گویند که هر گاه مبارزی را برای جنگ لشکریان
ابن سعد میخواستند امام مظلومان پیش قدمی میکرد و موالیانش نمیگذاشتند
و می گفتند که یا ابن رسول الله تا از مایان هر کس هم زنده و سلامت ست ترا بجنگ
نمیگذاریم بالجمله لشکریان ابن سعد یافتند که همراهیان حسین دل بمرگ نهاده اند بمقابله
فردی فردی از عهده جنگ بر نتوان آمد لهذا بمقابله یک کس چند تا بر آمده بمبارزان حسین ع
تیر باران میکردند تا آنکه هر کس که از لشکریان حسین برای جنگ میرفت زنده نمی گشت
و از ینجاست که میفرمایند و لم یزل یقتل من اهل الحسین رضی الله عنه و
واصحابه واحد بعد واحد الی ان قتل منهم ما ینیف علی خمسین رجلا و هموار کشته
میشدند از اهلبیت حسین علیه السلام و یاران او یکی پس یکی تا آنکه کشته شدند ازینها
زیاده به پنجاه کس فعند ذلک صاح الحسین اما من مغیث یغیثنا
لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم پس در آنحال فریاد کرد حسین آیا فریادرسی هست که بفریاد ما رسد
برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند از حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی
چون اکثری از یاران و موالیان اهلبیت بقتل رسیدند زیاده بر پنجاه کس از اهل

واصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند حسین علیه السلام بفریاد آمد و
اظهار استغاثه کرد واین فریاد واستغاثه فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود
که درین حال کدام کس از اعیان اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد
فاذا بالحر بن یزید الریاحی الذی تقدم ذکرها قد اقبل علی
فرسه الیه وقال یا ابن رسول الله انی کنت اول من خرج علیک وانا الآن
فی حزبک فمرنی ان اکون مقتولا فی نصرتک لعلی انال شفاعة جدک فی
غدا ثم کر علی عسکر عمر بن سعد فلم یزل یقاتلهم حتی
قتل وقتل معه اخوه وابنه ومولاه ایضا پس یکناگاه
حر بن یزید ریاحی که مقدم مذکور شد و بتحقیق متوجه شد سوار بر اسپ خود بطرف
حسین و گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آینه بودم من اول کسیکه
خروج کرد بر تو واکنون در گروه توام پس بفرما مرا تا اینکه کشته شده در مددگاری
تو تا بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله
کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و کشته شد با او برادر او و پسر او و مولای او نیز یعنی چون
حسین فریاد برکشید و صدای استغاثه از امام مظلوم بلند گردید حر بن یزید ریاحی
همین که بیکسی جناب سید الشهداء و فرزند رسول خدا ملاحظه کرد بتوفیق سعادت
ابدی از اطاعت ابن سعد خود را کشیده و بسابقه عنایت سرمدی از رفاقت
یزیدیان انحراف ورزیده بحضور امام مظلومان رسیده عرضه داشت که چنانکه
از اولین خارجین بقتال تو بودم همچنان از سابقین ناصرین توام فرمان بده که جان
خود را در هوای نصرت تو گذارم و فردای قیامت نقد شفاعت جد امجد تو بدست
ایمان آرم این بگفت و بمعیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد تاخت
و این هر چهار تن چندان بعرصه مقاتله گرم و گیرا ودیدند که بسیاری را از قوم شقیا

به تیغ و تیر کشیده شادان بمنزل شهادت رسیدند مجملاً چون یاران
و موالیان حسین یکیک داد شجاعت میدان جنگ داده جانهای خود را فدای
تولای فرزند رسول خدا و اهلبیت مصطفی نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و قریبان
باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالیا نوبت منست و خواست که از صف
قتال بر آمده متوجه بلشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سائر عزیزان فریاد کردند
که تا یک تن هم از ما جانی بقالب دارد ترا بجنگ نمی گذاریم چون ازینها هم یکی بعد دیگری
کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردید چاره ناچار نوبت مقابله سید الشهدا
تن تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون آنچه نا شنیدنی بود شنیدنیست و هرچه
نادیدنی بود دیدنی فالتحم القتال حتى قتل اصحاب الحسين بأسرهم
وولده واخوته وبنو عمه وبقي وحده فبارز بنفسه وسيفه
مسلول في يده لم يزل يقاتل ويقتل من برز اليه حتى قتل
منهم الكثير فاثخنته الجراحات والسهام تأتيه من كل جانب
پس باشتداد رسید قتال تا آنکه کشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
و برادران و عم زادگان او و باقی ماند آن حضرت تن تنها پس مبارزت فرمود
بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود در دست او پس بسیار مقاتله میکرد
و میکشت هر کسی را که می بر آمد بمقابله او تا آنکه کشت از ایشان بسیاری را
پس در گرفت او را زخمها و تیرها میرسیدند بر بدن او از هر جانب یعنی چون نائره
قتال سر بافلاک کشید و کار از یاران و موالیان و فرزندان و برادران و عمزادگان
در گذشته نوبت محاربه بحضرت سید الشهدا رسید تن تنها سیف مسلول
در دست گرفته بمقابله فوج اشقیا پرداخت و زبان بلاغت ترجمان را بایراد اشعار
آبدار آشنا ساخت نظم انا ابن علی الحبر من آل هاشم * کفانی بهذا مفخرا حین افخر *

و پیش آمد شمر ذی الجوشن سکونی با لشکر خود پس حائل گشت در میان امام مظلوم
و خیمه حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم آنکه قتال
میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بحرم که بدرستیکه زنان قتال با شما نکرده اند
پس گفت شمر باصحاب خود باز مانید از زنان و قصد کنید بسوی این مرد پس میل
کردند بتیر با و نیزه با تا آنکه افتاده بر زمین شهید شده و خواست که ببرد سر او را از ضربین
خرسته پس قدرت نیافت بر بریدن سر او پس فرود آمد از اسب خولی بن یزید پس
ببرید سر او را و در روایتی هست پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار میکشید
باین مرد و حال آنکه فرا گرفته است او را زخمها و پیاپی رسیده بر او تیر با و نیزه با تا آنکه
رسید تیر بحنجر او بد بختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسب و بر او شمشیری
بر روی او پس بر سید او را سنان بن انس نخعی پس هجوم کرد او را بنیزه و فرود
آمد از اسب خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس بلرزید دستهای او پس فرود آمد
از اسب برادر او شبل بن یزید پس برید سر او را و بینداخت آنرا بسوی برادر
خود خولی مجملاً چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و محاربه با جناب سید الشهداء
علیه الوف من التحیة والثناء در خود نیافتند شمر بیدین حیله دیگر اندیشیده خود را با جماعه
خود میان حسین و حرم محترم حائل کرده خواست که دست تعرض باهلبیت نبوت
دراز کند که امام مظلوم نعره زد که ویلکم یا شیعة الشیطان زده فریاد کرد که من با شما جنگ میکنم
این چه نامردیست که بر زنان بیگناه میتازید بعد از اصغای این صدای صاحب اقتدار
شمر از تعرض مخدرات سرا پرده عصمت و طهارت دست کشیده با همراهیان خود بسوی
میدان آن حضرت برگشت پس از اطراف و جوانب شمر از طرف دیگر خروج آمده حمله
آورده جناب سید الشهداء را از پس و پیش در میان گرفتند آنقدر باران تیر
و سنگ از هر دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن یکتا در میدان وفا

بجام تسلیم و رضا بدست گرفته از پشت اسپ بر زمین شهادت افتاد
و عنان عزیمت از حیات اینجهان بی ثبات یکسو کشیده رخت اقامت بفردوس
اعلی کشاد و گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطهٔ دایرهٔ نصف النهار بوده که
جزو اول از اجزای وقت نماز پیشین ست و گویا این حال دال بر آنست که تکبیر
افتتاح بر پشت اسپ و رکوع بعد انحراف از آن و سجده هنگام وصول بر زمین
دست داده و باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور بر عدم و اپسین کشاده
و اختلافی که در قاطع سر مبارک ست در اصل رساله مرقومست و اصح همین ست
که این شقاوت را اول بر ناصیهٔ حال خولی بن یزید بدمآل نوشته اند اگرچه باد
این شناعت نضر بن خرشه را گفته اند و در روایتی ست که چون تن مبارک بکثرت
جراحات سهام و رماح غربال شد شمر ملعون بخصیصی باصحاب خود کرد که با وجود
مشبک شدن بدنش بزخمهای تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از
دست بدبختی از بدبختان بکام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت
اسپ بر زمین افتاده در همین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک حواله کرد
و سنان بن انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح ساخت و خولی بن یزید از
اسپ فرود شده خواست که بقطع سر بپردازد که دستش لرزید و شبل بن یزید
سنگدل برادرش در آنحال از اسپ فرود آمده سر مبارک را از تن برید پیش برادر
خود خولی انداخت و بعد از آن آنچه از رخت بود لشکریان شمر و ابن سعد بغیما
آل طه و یسین رخت بتاراج بردند ثم دخلوا علی الحرم واسروا اثنی عشر
غلاما من بنی هاشم ومن کان من النساء یعنی در آمدند بر حرم محترم و اسیر
کردند دوازده کس از طفلان بنی هاشم و هر کس را که بودند از زنان
واسر ابن سعد وشمر نفرا فرکبوا خیولا واوطؤا الحسین

وحکم کرد ابن سعد و شمر گروهی را پس سوار شدند اسپها و پی سپر ساختند تن حسین
علیه السلام را و آرسلوا الرؤس المکرّم مع بشیر بن مالک و خولی
بن یزید الی ابن زیاد و فرستادند سر مکرم امام علیه السلام را با بشیر بن مالک
و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد بالجمله چون سر حسین علیه السلام را خنجر بیداد از تن
جدا کردند و شجره رسالت و دوحه نبوت و نبالت را بتیشه ظلم بریدند گویند
که قیس بن اشعث پیرهنش از تن وی بر کشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت
و شمر با همراهیان خود پیش قصد خیمهٔ اهلبیت عصمت و طهارت نموده بتاراج
پرداخت علی بن الحسین که بر بستر بیماری افتاده بود همین که نظر شمر بحالش افتاد
خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار
را نکشند و تو این کودک بیمار مسلمان را می کشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که این همه را پیش امیر
باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد بعمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند که اسپان
را بر تن حسین دوانند چنانچه بست کس از سواران جسم شریف و تن اطهر لطیف
حسین را پایمال سم اسپان ساختند چندانکه استخوان تن مبارک ریزه ریزه
شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر ابن مالک و خولی بن یزید بکوفه
پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهلبیت را بر شتران بی پرده سوار کرده
و علی بن حسین بیمار را بر شتر انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد
یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن حسین و همراهیانش
تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن نکرد تا آنکه مردم غاضریه که آن قریه ایست
برکنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک گور و دیگر بنی هاشم را در جنب او و باقی
شهدا را آنجا کرده دفن کردند حالا اسامی شهدای اهلبیت که با جناب سید الشهدا

در کربلا شهید شدند باید شنید و سرشک غم از دیده پریم و ماتم این خیار اهل عالم باید بارید
واستشهد معه رضي الله عنه خمسة من اخوته العباس بن
علي وعثمان ابن علي ومحمد ابن علي وعبد الله بن علي
وجعفر ابن علي وثلاثة من ولد الحسن اخيه القاسم ابن الحسن
وعبد الله ابن الحسن وعمر ابن الحسن وقيل ابو بكر ابن
الحسن وقتل معه ابناه علي الاكبر فانه قاتل بين يدي
ابيه حتى قتل شهيدا وعبد الله قتل صغيرا بكربلاء
جاءه سهم وهو في حجر ابيه فقتله وقتل معه محمد
وعون ابنا عبد الله بن جعفر وعبد الله وعبد الرحمن
وجعفر بنو عقيل ابن ابي طالب فهؤلاء مع الحسين
ستة عشر رجلا او سبعة عشر رجلا من خيار
اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قد استشهدوا يومئذ و شهید شدند با حسین علیه السلام پنجکس از
برادران او عباس بن علی و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی و جعفر بن علی
و سه کس از پسران حسن برادر او قاسم بن حسن و عبد الله بن حسن و عمر بن حسن
و گفته شد ابو بکر بن حسن و شهادت یافتند همراه سید الشهدا او و پسر او علی اکبر پس او پیش
او قتال کرد جنگ نمود تا آنکه کشته شد در معرکه و شهادت یافت و عبد الله شهید
شد صغیر سن بکربلا رسید بحلق او تیر بدبختی درحالیکه او درکنار پدر خود بوده پس
کشت او را و شهید شدند با امام مظلوم محمد و عون هر دو پسر عبد الله بن جعفر
بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابی طالب
پس این جماعه همراه حسین علیه السلام شانزده یا هفده مرد از بهترین اهل بیت

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بتحقیق شهید شدند آن روز جملگی پنج کس از برادران
جناب سید الشهدا یعنی عباس و علی و محمد و عبد الله و جعفر ابنای علی مرتضی
علیه السلام و قاسم و عبد الله و عمرو و بعضی ابو بکر نیز از فرزندان حسن
بن علی برادر بزرگ او و دو کس از فرزندانش یکی علی اکبر که بحضور پدر
بزرگوار در معرکه جنگ با لشکر کفار رخت کارزار کشاده و دیگری عبد الله
که بعضی او را علی اصغر گویند در خورد سالگی از صدمه تیر بجفا از بدبختان
فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر جان داده و محمد
و دو کس از پسران عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن
و جعفر هر سه پسر عقیل بن ابی طالب این جمله شانزده یا هفده کس
از خیار اهلبیت رسالت در معرکه کربلا همپای سید الشهدا احرز
قصبات السبق در مضمار شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار
نیز در آن روز شهید شدند و علی اوسط که لقب شریف او زین العابدین است
در واقعه کربلا بیمار و بس زار و نزار بوده بعد شهادت برادر خود
یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شده عرضه داشت که اجازت
رود تا با دشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم آنجناب
فرمود که ای فرزندم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر
تو هم کشته شوی نسل رسول بالکلیه منقطع و دودمه رسالت از بیخ و بن بر کنده
شود باش که هنوز با تو سعادتها ست و عقب من با دشمنان محاربه
نسازی و همواره با صبر و شکر بودنی باید دانست که در اولاد شریف
حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الصفوة ابن جوزی
منقول است که امام حسین را شش پسر مسمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر

و دو دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاخضر در معالم العترة گفته که چهار پسر
و دو دختر بودند و عبد الله را بر آن سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین
ابو العباس در ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر
بودند و پسر که زیاده نموده علی اوسط و محمد است و دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر
لقب امام زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر
را حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران
آن حضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان
برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان
پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین فیض و برکت نخواهد ماند و در بعضی
از مکاتیب جناب غفران مآب علامه علیه الرحمة مرقوم است که حضرت امام حسین
علیه السلام وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی
اوسط امام زین العابدین که در آن وقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بیست و دو
ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم و نام ایشان اختلاف است
بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیرخواره
بودند حضرت امام ایشان را نسبت غلبهٔ تشنگی در کنار گرفته زبان خود
برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از جانب اشقیا
بحلقوم معصوم رسیده در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام
علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در آن وقت
هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است
در آن وقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه
در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است چنانکه ایشان تمادی ایام

زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منکوحه شدند و زبیر عمه زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم و حضرت علی کرم الله وجهه هست و دختر کلان حضرت امام علیه السلام
که فاطمه صغری نام می داشت او همراه شوهر خود که حسن مثنی پسر حضرت امام حسن
علیه السلام بود در مدینه مانده در دشت کربلا نیامده نام مادر امام زین العابدین
شهربانو ملقب بشاه زنان دختر یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان است
و نام مادر علی اکبر ام لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود
و نام مادر پسر سوم که شیرخواره بود دانسته نیست این قدر معلوم است که از
عرب بود و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی
که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست
میداشتند و نیز در حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه در این باب شعری
هم فرموده اند شعر لعمری اننی لاحب دارا تحل بها سکینة والرباب یعنی قسم
جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن بنشینند
و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
در مدینه مانده بود ام اسحق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور
و معروف اند و حضرت امام باقر دران وقت چهار ساله بودند چراکه قبل از واقعه
کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه پنجاه
و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام دران وقت
همراه ایشان شهربانو و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم
نیست که دران وقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
که شربت شهادت نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبد الله و عمر و ابوبکر و از
فرزندان حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه پنج کس همراه بودند حضرت عباس بن علی

ف
بیان ازواج امام علیه السلام

و حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبد اللہ
بن علی و حضرت جعفر بن علی شہید شدند و عباس بن علی کہ علمدار بودند از ہمراہ
حضرت امام در کربلا و دستہ تیر پرتاب بر روضۂ ایشان جدا است و دیگر شہیدان
کربلا در روضۂ حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم
قبل از آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذی حجہ سنہ شصت از ہجرت در کوفہ شہید
شدہ بودند ایشان را حضرت امام از کہ پیشتر روانہ فرمودہ بودند
از مردم کوفہ قول و قرار محکم و استوار گرفتہ اطلاع دہند و دو پسر ہمراہ پدر
شہید شدند محمد و ابراہیم نام داشتند و عبد اللہ و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل
بن ابی طالب کہ ہمراہ بودند شہید شدند و از فرزندان عبد اللہ بن جعفر طیار
برادر حضرت علی کرم اللہ وجہہ دو پسر ہمراہ حضرت امام شہید شدند کہ محمد و عون
نام داشتند و خواہر زادہای حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت
زینب کہ دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام از بطن حضرت بتول
بودند خواہر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد اللہ بن جعفر طیار نکاح شدہ بود
و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزادہ
صغیر السن در بندیان رفتند و حضرت زینب خواہر حقیقی حضرت امام و شہربانو
زوجہ حضرت امام و حضرت سکینہ دختر حضرت امام و دیگر زنان اہلبیت ہمراہ
بودند در بلاد شام رفتند انتہی کلامہ الشریف اینست حال ہمراہیان کربلا کہ
ہمراہ سید الشہدا بودند اما روز و سال شہادت پس بیانش میرود و کان
شَهَادَتُهٗ یَوْمَ عَاشُوْرَاءَ سَنَۃَ اِحْدٰی وَ سِتِّیْنَ مِنَ الْهِجْرَۃِ وَ
لَهٗ یَوْمَئِذٍ سِتَّۃٌ وَّ خَمْسُوْنَ سَنَۃً وَّ خَمْسَۃُ اَشْهُرٍ وَّ خَمْسَۃُ اَیَّامٍ
و بود شہادت آن شاہ شہیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از ہجرت

و سن شریف آنحضرت آن روز پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده پوشیده
نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا یعنی دهم محرم
بروز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده سنین عمر شریف
دران روز به پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز رسیده بود چه ولادت باسعادت
پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت ست
پس عمر شریف بی کم و کاست پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز باشد اگرچه درین باب
اختلاف در اسنه سابق هست لیکن صحیح و معتمد همین قدر ست که بران اختصار افتاد القصه
(اقوال اینها هست ۱۲)
چون سر مبارک سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهلبیت رسول خدا صلعم
بکوفه رسید بهر چه از دست عناد و جور و بیداد ابن زیاد بسر وقت دودمان مصطفی رفت همه
ازان ارشاد میشود اَمَرَ الشَّقِیُّ ابْنُ زِیَادٍ بِالرَّاْسِ الْمُکَرَّمِ فَدِیْرَ
بِهٖ فِیْ سِکَکِ الْکُوْفَةِ ثُمَّ اَرْسَلَهٗ مَعَ رُؤُسِ سَائِرِ الشُّهَدَآءِ
وَسَبَایَا اَهْلِ الْبَیْتِ اِلٰی یَزِیْدَ ابْنِ مُعَاوِیَةَ مَعَ شِمْرِ ذِی الْجَوْشَنِ
وَکَانَ بِدِمَشْقَ ثُمَّ وَجَّهَ ذُرِّیَّةَ الْحُسَیْنِ وَرَاْسَهٗ مَعَ عَلِیِّ ابْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا
السَّلَامُ اِلَی الْمَدِیْنَةِ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ حکم کرد ابن زیاد شقی در خصوص
سر مکرم امام اکرم که گردانیده شود در کوچه های کوفه پس فرستاد سر مبارک را با سرهای
باقی شهیدان و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن و بود یزید بدمشق
بعد ازان روانه کرد یزید ذریت حسینؑ و سر مبارک او را با علی بن حسینؑ علیهما السلام
بطرف مدینه ما برای خدائیم و ما بسوی او تعالی بازگشت کنندگانیم بر ناظرین کتب سیر و
اخبار و ماهرین اسفار آثار اخبار مخفی و محتجب نبوده باشد که هرگاه اسیران
اهلبیت رسالت و بندیان دودمان نبوت و جلالت با سر مبارک سید الشهدا
و سائر شهیدان دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله

شمر بفتح شین معجمه و میم مشدد و مخفف بمعنی کلیل و از کسان پنجه بکسر شین بمعنی مشهور ست محض غلط و لغت با نفراد شده ۱۲ مولوی حامد علی سلمه ربه

الی یوم اللقا و قصر امارت خود بیاراسته با هیبت و وقار در گوشکی نشسته در خانه را بار عام
کرد چون وضیع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند سرهای اهلبیت مصطفی و ذکور و اناث
ذریت رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا بحضور خود طلبید چون که سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام پیش نظرش رسید بار بار میدید و تبسم میکرد
و چوبی که بدست داشت بر لب و دندان مبارک می زد زید بن ارقم که از صحابهٔ کبار
در ان مجلس حاضر بودند گفت که ای ابن زیاد چوب خود را از دندان حسین
بردار و بار دیگر بران مزن بخدا که من بارها دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم لب و دندان حسین را می بوسید بعد ازان زید بن ارقم خود را بدست گریه
سپرده سیلاب خون از جوی هر دو دیده روان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید
بن ارقم شنید و حال گریه او را بچشم خود دید گفت بخدا که چشم ترا چه آب دارد اگر
تو پیر سالخورده نبودی و بسبب خرافت عقل نرسیدی من ترا می کشتم و گردنت می زدم
پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی را که ترا غصه
دهنده تر و آزرده کننده تر از سابق باشد که دیدم رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم که حسن را بر ران راست و حسین را بر ران چپ نشانید
و دست مبارک بر سرهای ایشان مالیده فرمود که ای بار خدایا من ایشان
را بتو و مومنان صالح امانت سپردم پس ای ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا
چه کردی و گفت که ای مردم حق سبحانه و تعالی از شما خوشنود مباد که ابن
فاطمهٔ زهرا را کشتید و ابن مرجانه یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند
که در همین حال ابن زیاد بر منبر رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق
نمود و امیر المومنین یزید و لشکر او را فتح داد و کاذب بن کاذب را کشت
و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند که عبد الله بن عفیف از جای خود

برجست و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی ﷺ تو دروغگو هستی و پدر تو و آنکس که
ترا امیر ساخت او نیز دروغگو ست وای بر حال خسران مآل که اولاد پیغمبر را کشتی
و اهلبیت رسول خدا را ذلیل و خوار کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان ست ایستاده
و از خدا شرم نداری که چنین دروغ قبیح میگوئی و راه کذب فضیح می پوئی روایت
کرده اند که چونکه اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی
اکربت اکرب شکر آن خدا را که سختی داد و بدشمنان شکستی داد حضرت ام کلثوم جواب داد که
الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا شکر خدا را که گرامی کرد ما را بمحمد و پاک کرد ما را پاک کردنی باز ابن زیاد
گفت کیف رایتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم در جواب فرمودند
سیجمع الله بیننا و بینکم فیقضی بیننا و بینکم زود است که جمع کند خدای تعالی ما
و شما را و انصاف فرماید میان ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد ازین جواب
با صواب بر آشفت و گفت که هنوز این قدر دلیری و تندی در کلام ست خواست
که عقوبت کند گفتندش سخنان زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد
بر علی بن حسین افتاد پرسید که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی ست
گفت که این پسر را نیز بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه نرینه باقی
ماند شحنه شهر خواست که علی بن حسین را کشیده ببرد و بیرون قصرش بکشد که حضرت
زینب او را در کنار گرفت خود را سپر کرد و گفت که اگر می کشید مرا بکشید که از
بنی فاطمه یک کس باقی مانده است که محرم ما زنان اهلبیت ست اگر او را هم میکشید
ما جمله زنان بدون محرم میمانیم ابن زیاد از کلام حضرت زینب هیبتی درگرفت و از
سر خون علی بن حسین درگذشت گویند که چون زنان اهلبیت بر شتران بی پرده
و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی دودمان نبوت دیدند گریستند
ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا برای چه گریه میکنید اینهمه بیداد که بر ما رفت

از دست شما رفت مارا شما کشتید و بازمی گریید و این ابیات بزبان عفت بیان
راندا ابیات ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ✽ ماذا فعلتم وانتم خیر الامم ✽ بعترتی
وباهلی بعد مفتقدی ✽ منهم اساری وقتلی ضرجوا بدم ✽ ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ✽
ان تخلفونی النبوة من ذوی رحمی حاصل ابیات جواب چیست شما اگر
سوال کند ✽ محمد عربی از شما بروز جزا ✽ که آن چه بود که با اهل بیت من کردید ✽ چو من
بملک بقا رفتم از سرای فنا ✽ جزای آنکه شما را بحق نمودم راه ✽ روا بود که چنین با ما
رسد ز شما ✽ المختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران اهلبیت حکم داد که اینها را
در بندی خانه دارند و سر حسین ع را بر نیزه گذاشته در کوچه های کوفه بگردانند
چنانچه دست علی بن حسین ع بسته و زنان اهلبیت را گرفته داخل زندان خانه کردند
و سر حسین ع را بر سر نیزه سوار کرده خانه بخانه و سکک و شوارع کوفه گردانیدند
زید بن ارقم مروی ست که چون سر حسین بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود
و من در غرفه نشسته بودم همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه خواند ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا زید بن ارقم گوید که هرگاه این کلمه
از زبان سر مبارک بگوش من خورد بخدا که تمامی موها بر تن من برخاست و گفتم
که یا ابن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از آن ست بعد از آن ابن زیاد
سر سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا و جمله اسیران اهلبیت را
با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد پس قافله زنان
و یتیمان اهلبیت بر شتران بی پرده سوار و سر حسین ع بر سر نیزه در هر شهر و دیار
که میرسید فریاد واویلاه و وامصیبتاه از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع
منازل و طی مراحل قافله سبایای اهلبیت بدمشق رسید همین که یزید علیه
مایستحقه را خبر شد قصر امارت آراسته و به تزئین تمامش خود پرداخته و زنانیکه

جمله عظمای شام پیش او حاضر بودند حکم باحضار اسیران داد و بالفور سرهای شهدا
را با زنان و یتیمان اهلبیت بحضورش آوردند چنانچه سر یک یک از شهیدان
دیدن و حال صاحب آن سر را پرسیدن آغاز کرد چندانکه شمر ذی الجوشن
سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و باظهار ماجرای
جنگ با مباهات و افتخار پرداخت باصغای واقعه کربلا و مشاهده صورت حال
سبایا و سرهای شهداء المعان استبشار و فرح و انبساط از ناصیه حال آن
خسران مآل می تابید چنانچه ابیات ابن الزبعری یعنی ع لیت اشیاخی ببدر شهدوا :
تا آخر میخواند و از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب و دندان
شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا گمان نبود که سنین عمرت
تا این مدت رسد و سر و ریش تو از خضاب محفوظ باشد و در مناقب السادات منقول
است که دران ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید بردند لعین در شادی مینشست
و خمر میخورد و سر مبارک را بانواع اهانت میکرد و خبر به بعض صحابه رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم رفت بگریه آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرده رفتند
صحابه را آن روز گردن بزد گویند که سمره بن جندب از صحابه که حاضر آن مجلس بود چون
ضرب خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست ضبط بر آمده
با یزید پلید مخاطب شده گفت قطع الله یدک که چوب بر لب و دندان میزنی که
بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة والثنا بوده است یزید ملعون بغضب رفته گفت که ای
سمره اگر شرف صحبت تو با رسول خدا مرا مانع نمی شد این وقت گردنت میزدم
سمره گفت سبحان الله که در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگر گوشگان
رسول و فرزندان بتول چنان معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت
و از ان مجلس برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود اندران مجلس حاضر بود هرگاه

[illegible]

سر حسین را دید پرسید که این سر کیست یزید گفت سر آن کس ست که داعیهٔ مقابله با خلیفه
و ارادهٔ خلافت برای خود کرده تاجر گفت که صاحب این سر شرافتی داشته
که هوای داعیهٔ خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از اشراف بنی هاشم
بوده یهودی پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام یزید گفت
نام او حسین و نام پدرش علی بن ابی طالب و نام مادر او فاطمه یهودی گفت فاطمه
دختر که بود یزید گفت دختر محمد رسول الله یهودی گفت معلوم شد که پسر فرزند نبی شما
گفت آری یهودی بعد سماع این حرف انگشت حیرت بدندان گزیده و دست
تاسف مالیده گفت که ای یزید میانه من و حضرت داود پیغمبر واسطه هفتاد پشت
میرود و هنوز یهودان تعظیم مرا مرعی میدارند و عزت و احترام من بجامی آرند و محمد که
رسول شما که دیروز ازین جهان رفته شما امروز چنین معامله با ذریت و اهلبیت او کردید
که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما که مسلمانید و نیز گویند زمانیکه
یزید پلید بی ادبیها با سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول قیصر روم حاضر بود گفت
که در بعضی از جزائر نشان سم خر حضرت عیسی باقی ست ما یان هر ساله بزیارت آن
میرویم و نذرها و زر و جواهر و لالی و زر و سیم همراه می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجامی آریم
چنانکه شما تعظیم خانهٔ کعبه می کنید و حرمت و احترام آن بجامی آرید حیف که شما فرزند
و ذریت نبی خود را کشته اید و زنان و یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر تو رسول
قیصر روم نمی بودی ترا می کشتم رسول قیصر گفت که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر
نگاه داشتی و حرمت رسول خدا و اولاد او را گذاشتی یزید جوابی بجز سکوت ندیده
متوجه بطرف زنان و یتیمان اهلبیت شده زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک
تر طلبید چشم حضرت زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت واجداه
وامحمداه بعد از ان خطاب به یزید کرده گفت که هیچ میدانی که زنان خود را در پرده

خودت را در حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را باین بی پردگیها بر شتران سوار
کردی و در مجمع مردمان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهده عمل خود چه جواب
توانی داد یزید پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین و دختر فاطمه زهرا است
پس آن زن کلثوم برخاست و بر سر حسین افتاده لب و دندان خود را بر آن لب و دهان
چندان مالید که بیهوش بر زمین غلطید چون بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرد و گفت
که ای یزید تمتع از دنیا نیابی چنانکه ما را در بلا افکندی تو هم در دنیا و عقبی روی راحت
نبینی یزید پلید گفت که این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کلثوم دختر فاطمه
است پس توجه بسوی امام زین العابدین کرد پرسید که این پسر کیست گفتند که این علی
بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیده ام که علی بن حسین کشته شد گفتند که حسین
را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر هر دو کشته شدند و علی اوسط
که بیمار بود او را اسیر کرده آورده ایم یزید گفت ای کودک میدانی که پدرت میخواست که بر مسند
خلافت نشیند و بر سر منبر خطبه بنام خود خوانده شود الحمد لله که بمراد خود رسید علی
بن حسین گفت که ای یزید بگو این منبر را پدران ما نهاده اند یا پدران تو
خلافت و امامت از آن پدران ما بوده است که در راه خدا جهاد کردند یا از پدران تو
که شرک با خدای نمودند و روز جزا حال ما و شما فیصل شد آیه کریمه
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ خواند ختم کلام فرمود پس یزید حکم داد
که سرهای اهلبیت را بعضی گاه اینها برند و سر حسین را بر دروازه دمشق آویزان
نمایند چنانکه گویند که تا سه روز سر مبارک بر دروازه دمشق آویزان ماند بعد از آن
ذریت حسین را با سر مبارک او روانه مدینه کرد بالجمله این روایات و امثال آن گو بعض
از آن خالی از ضعف نبوده باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی و مبتهج
از قتل حسین علیه السلام بوده و همین است مذهب مختار جمهور اهل سنت و جماعت

چنانچه در کتب متعدده مثل مفتاح النجا میرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلما
قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین تفتازانی
و تکمیل الایمان شیخ عبد الحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره با شواهد و دلائل
مذکور و مسطور است و لهذا الطعن آن ملعون بحجج قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند
و مختار راقم الحروف و اساتذه صوری و معنوی با این است که یزید آمر و راضی و مستبشر
بقتل حسین بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدی است و اگر تامل بکار رود
قصر بر مجرد لعنت در حق آن ملعون قصور است که مقصود بیان نباید بود چنانچه شاه عبد العزیز
تحفه اثنا عشریه علیه الرحمه در رساله حسن العقیده در حاشیه که بر کلمه علیه ما یستحقه تعلیق
فرموده اند افاده می نماید که علیه ما یستحقه کنایه است از لعنت و الکنایة ابلغ من التصریح
از قواعد مشهوره عربیت است و معنی او را ابهام ما یستحقه تفخیم و تشنیعی است که در تصریح
بلفظ لعنت فوت میکرد چنانچه در تفسیر فغشیهم من الیم ما غشیهم مذکور می شود و وجه اینست
که اکتفا بر محض لعنت در حق یزید قصور است زیرا که این قدر را جزا مطلق قتل مومن
مقرر کرده اند قال الله تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله
علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما و یزید را درین قتل زیادتی است که غیر او را دست نداده
و آن زیادت را جز بسر استحقاق او حواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن
عاجز است و الله اعلم و علمه احکم انتهی کلامه الشریف آمدم بر اینکه در دفن سر مبارک
حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف و آنچه تحقیق است این است که سر مبارک
را در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است که یزید سر مبارک
امام حسین علیه السلام را بمدینه فرستاد و او را کفن داده نزد حضرت فاطمه
علیها السلام دفن کردند و در خلاصة الوفا مرویست که جسد مبارک حسین
در کربلا است و سر مبارک او در مدینه بمکان بقیع پهلوی حسن مدفون است

وآنچه گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک
در خزانهٔ یزید بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک بادشاه شد او را خبر کردند چون
سر مبارک را پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی ست پس او را خوشبو
مالیده و کفن داده در مقبرهٔ مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دید که با لطفت و ملائمت بحال او مینمایند
چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو احسانی
بحق اهلبیت آن حضرت علیه الصلوٰة والسلام بظهور آمد گفت آری سر حسینؑ
که در خزانهٔ یزید بود او را کفن داده و نماز بران خوانده دفن کرده ام حسن بصری
گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بوده باشد اینچنین روایت ها کرده اند لیکن صحیح و معتمد همان قول اول است
که سر مبارک آنجناب در مدینهٔ منوره بمکان بقیع مدفون ست منقول است
که چون یزید علیه ما یستحقه اهلبیت رسول و ذریت بتول را روانهٔ مدینه نمود
نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینها را بمدینه رساند چنانچه
امام علی بن حسینؑ سر سید الشهدا و سرهای دیگر شهیدان دشت کربلا فرا گرفته
همراه زنان و یتیمان اهلبیت روانهٔ مدینهٔ منوره شد و این روانگی هم عاری
از حلیهٔ ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال برانست جائیکه
گفته که از محو روییها و این زیاد که نسبت به اهلبیت نبوی بعمل آورد عجب
نیست که او محکوم و منفعل یزید بوده لیکن از گمراهی یزید خبیث عجب است
که چوب بر دندان حسینؑ زده و اهلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری
سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد و بیشتر گفته که هیچ مقصود ازین
نبوده مگر فضیحت کردن اگر در دل او کینهٔ جاهلیت و عداوت کشته شدن اقربا

ف
بیان روانگی اهلبیت سوی مدینهٔ منوره ۱۲۷

او که روز بدر از کفار کشته شده بود همراه آمده تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد
و دفن می ساخت و نیکوئی با آل رسول و ذریت بتول می نمود القصه چون قافلهٔ اهلبیت
نبوت از دمشق عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید بد تعیین بوده به داعیه
سعادت ازلی بدین خدمت در راه با ذریت حسنین پیش آمده مراتب اطاعت و تعظیم
و تکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بمدینه رسانید
و در زمانیکه خبر مراجعت اهلبیت رسالت بمدینه رسید اولاد مهاجر و انصار
و دیگر اهالی مدینه از صغار و کبار باستقبال دویدند چون که ذریت رسول و جگر
گوشه های بتول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و گریه و زاری برایشان
گذشت که خارج از حیطهٔ شرح و بیان است گویند که مصیبتی که روز وفات حضرت
سرور کائنات علیه افضل من الصلوات و التحیات بر اهل مدینه گذشته بود
همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین با زنان و یتیمان اهلبیت
نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة و الثنا از دمشق بمدینه برگشت
فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه برپا بود که یاد از هنگامهٔ قیامت میداد و جمله
ارباب دین در اندوه و درد رنجیده و همه از کهتر و مهین از غم و غصه حزین بودند و حالتی
که عارض حال ام المؤمنین حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فردی
فردی زنان و یتیمان اهلبیت نبوت را بکنار میگرفت و میگریست تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه
روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده زار زار بنالید و بزبان حال شکایت ابیات

یا رسول الله بیا از روضه سر تا بنگری — اهلبیت خویشتن را زار و غمناک و حزین
در بلای دشمنان دین گرفتار آمده — کس مباد او در جهان یارب گرفتار چنین

پوشیده مباد که بیان واقعهٔ کربلا و مصائب اهلبیت مصطفی علیه الصلوة و الثنا
که دل قلم از تحریرش خون و دیده دوات از تقریرش جیحون است آنچنان

نیست که در حیطهٔ احصا گنجد با بیان آن ششتفا نجید و نیز تفصیل روایات را
خالی از تفریط و افراط نداشته و بیان واقعی را عاری از خلط و اغلاط نکند اشته اند
لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمة به تحریر مجملی از آن اکتفا ورزیده و دست وقلم
از تفصیل آن کشیده بیان اخبار که درین واقعهٔ هائله واقع است میفرمایند
و از انجمله اخبار مشهور و متواتر است نقل می نمایند چنانکه ارشاد می فرمود
اَمَّا اِخْبَارُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَائِلَةِ مِنْ جِهَةِ
الْوَحْيِ بِوَاسِطَةِ جِبْرَئِيْلَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ فَمَشْهُوْرٌ مُتَوَاتِرٌ
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه وآله وسلم باین واقعهٔ هولناک از جهت وحی
بواسطهٔ جبرئیل وغیره از ملائکه پس مشهور و متواتر است یعنی اخبار مرویه
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مبنی از واقعهٔ هائلهٔ کربلا و مشعر به شهادت
جناب سید الشهداء است بکثرت طرق از درجهٔ شهادت در گذشته قدر مشترک
بالتواتر معنوی پیدا کرده است مِنْ ذٰلِكَ مَا اَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَخْبَرَنِيْ جِبْرَئِيْلُ
اِنَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِيْ بِاَرْضِ الطَّفِّ وَجَاءَنِيْ بِهٰذِهِ
التُّرْبَةِ فَاَخْبَرَنِيْ اَنَّهَا مَضْجَعُهُ از آن جمله است آنچه روایت
کرد طبرانی از عائشه رضی الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام باینکه فرزندم حسین کشته شود
پس مرگ من بزمین طف و آورد بمن این خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد
او باشد پوشیده نماند که طف بالفتح و تشدید فا موضعی ست قریب بکوفه
که حالا مشهور بکربلا است و دیگر ما اَخْرَجَهُ اَبُوْ دَاوُدَ وَالْحَاكِمُ عَنْ
اُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

قال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا یعنی الحسین
واتانی بتربة من تربة حمراء و از ان جمله است آنچه برآورد ابوداود و الحاکم
از ام الفضل دختر حارث یعنی مادر عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که هر آئینه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد
مرا باینکه امت من قریب است که بکشد این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از
خاک سرخ یعنی خاک سرخ زمین مقتل او بمن داد واخرج احمد ان النبی صلی الله
علیه وآله وسلم قال لقد دخل علی البیت ملک لم یدخل علی
قبلها فقال لی ان ابنک هذا یعنی حسینا مقتول وان شئت
اریتک من تربة الارض التی یقتل بها فاخرج تربة حمراء
برآورد امام احمد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر آئینه بتحقیق در آمد در خانه
بر من فرشته که نیامده بود بر من پیش ازین پس گفت بمن که این پسر دختر تو که این است
یعنی حسین کشته شود و اگر خواهی بنمایم بتو از خاک زمینی که کشته شود بران پس بنمود
خاک سرخ را واخرج البغوی فی معجمه من حدیث انس قال استاذن
ملک المطر ربه ان یزور النبی صلی الله علیه وآله وسلم والنبی صلی
الله علیه وسلم فی بیت ام سلمة فقال یا ام سلمة احفظی علینا
الباب لا یدخل احد فبینا هی علی الباب اذ دخل الحسین
علیه السلام فاقتحم فوثب علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فجعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یلثمه ویقبله فقال له الملک
اتحبه قال نعم قال ان امتک ستقتله وان شئت اریتک المکان
الذی یقتل به فاراه فجاء بسهلة او تراب احمر فاخذته ام سلمة
فجعلته فی ثوبها قال ثابت کنا نقول انها کربلاء واخرجه ایضا

ابو حاتم فی صحیحه وفی روایة احمد فی زیادة المسند قال ثم ناولنی
کفا من تراب احمر و برآورد بغوی یعنی امام محی السنة در مصابیح خود از حدیث انس
گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خویش باینکه زیارت کند
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه ام المؤمنین
ام سلمه بود پس گفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار در را بر ما و باید که
هیچکس در نیاید پس در بین اثنا ام سلمه بر در نگهبان بود که ناگاه در آمد حسین پس دوید و داخل
شد در خانه پس برجست بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته بآن حضرت
که آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته که امت تو زود باشد
که بکشند این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا مکانی که کشته شود در آن پس نمود آنرا پس
آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه آن خاک را پس بست آنرا در پارچه خود
گفت ثابت که راوی این حدیث است که بودیم ما که میگفتیم آن زمین کربلا است و تخریج
برآورد این حدیث را ابو حاتم در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمده
که گفت پس ترا داد بمن کف دست از خاک سرخ یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای
فجاء بسهلة او تراب احمر زیادت ثم ناولنی کفا من تراب احمر واقع است یعنی این حدیث
را امام محی السنة در کتاب مصابیح خود از حدیث انس برآورده و ابو حاتم در صحیح خود نیز
روایت کرده و در زیادت مسند امام احمد هم تغییر یسیر وارد شده و اخرج الملا
والبیهقی عن ام الفضل بنت الحارث قالت دخلت علی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یوما بالحسین فوضعته فی حجره ثم حانت
منی التفاتة فاذا عینا رسول الله صلی الله علیه وسلم تهریقان من
الدموع فقال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی تقتل ابنی

هٰذا واتانی جبرئیل من تربته من تربة حمراء و برآورده حاکم
و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که آوردم روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم حسین را و نشانیدم او را در کنار آنحضرت بازیک بار اتفاق افتاد از
من التفاتی با آنحضرت پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم میریخت
اشک ها را پس فرمود که آمد پیش جبرئیل و خبر داد مرا که هر آئینه امت من خواهند کشت
این فرزند مرا و داد مرا خاکی از خاک سرخ مقتل او واخرج ابن راهویه
والبیهقی وابو نعیم عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم اضطجع ذات یوم فاستیقظ وهو خاثر وفی
یده تربة حمراء یقلبها قلت ما هذه التربة یا رسول الله
قال اخبرنی جبرئیل ان هذا یعنی الحسین یقتل بارض العراق وهذه تربتها
و برآورده اسحق بن راهویه و بیهقی و ابو نعیم از ام المؤمنین ام سلمه که هر آئینه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بر پهلو خوابید روزی پس بیدار گشت در حالیکه اندوهگین
و غمناک بوده و در دست آنحضرت خاکی سرخ بوده که زیر و بالا میکرد و آنرا گفتم
که این چه خاک ست ای پیغمبر خدا فرمود خبر داد مرا جبرئیل که تحقیق این فرزند
یعنی حسین کشته شود در زمین عراق و این خاک آن مقام است واخرج البیهقی
وابو نعیم عن انس قال استأذن ملک المطر ربه ان یأتی رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذن له فدخل الحسین فجعل
یقع علی منکب النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال الملک
أتحبه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نعم قال فان
امتک تقتله وان شئت اریتک المکان الذی یقتل
فیه فضرب بیده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة فصرته

فیأتی بهما و نشی کنا نسمع انه یقتل بکربلاء و برآورد بیهقی و ابونعیم از انس
که گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خود باینکه بیاید نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم پس اجازت داد او را پس در آن حال درآمد حسین پس سوار
شد بر دوش پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آن فرشته آیا دوست
میداری این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آری گفت آن فرشته بتحقیق
امت تو بکشد این را و اگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که در آن کشته شود پس بزد دست
خود را پس بنمود آنحضرت را خاک سرخ پس گرفت آن را ام سلمه و بست آن را در پارچه
خود راوی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که بتحقیق او یعنی حسین کشته شود در کربلا
واخرج ابونعیم عن ام سلمة رضی الله عنها قالت کان الحسن
والحسین یلعبان فی بیتی فنزل جبرئیل فقال یا محمد ان
امتک تقتل ابنک هذا من بعدک واومی الی الحسین واتاه
بتربة فشمها ثم قال ریح کرب و بلاء وقال یا ام سلمة اذا تحولت
هذه التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل فجعلها فی قارورة
و برآورد ابونعیم از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن و حسین بازی میکردند
در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد هرآئینه امت تو بکشد پسر ترا که
اینست بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آورد خاکی را پس شنید آن حضرت
علیه الصلوة والسلام آن را پس فرمود که بوی کرب و بلاست و فرمود که ای ام سلمه
هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که پسر من یعنی حسین هرآئینه کشته
شود پس نگاه داشت ام سلمه آن خاک را در شیشه پوشیده نماند که در بعضی
از روایات از حضرت ام سلمه منقول است که روزیکه حسین کشته شد آن خاک
خون گشت و در بعض روایات بجای لفظ خاک لفظ سنگریزه وارد شده چنانچه

مروی است که چون حصات مقتل حسین را جبرئیل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وآنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند روزی که این سنگریزه با خون جاری شود
بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شیشه را گشادم
دیدم که از آن سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقول است که چون شب
قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگفت شعر
ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل قد لعنتم علی لسان ابن داود
وموسی وحامل الانجیل یعنی ای کشتگان حسین از روی جهل و نادانی مژده باد شما را
بعذاب و رنج و بند و مقید بودن بتحقیق لعنت کرده شده اید شما بر زبان داود
و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را حضرت داود و موسی و عیسی
علیهم السلام لعنت کرده اند و اخرج ابن عساکر عن محمد بن عمرو بن
حسن قال کنا مع الحسین بنهر کربلا فنظر الی شمر ذی الجوشن
فقال صدق الله ورسوله قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دم اهل بیتی
وکان شمر ابرص و ابن عساکر از محمد بن عمرو بن حسن گفته که بودیم
همراه حسین در نهر کربلا و قطعه زمین پس نظر کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن
پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم گویا من می بینم سگ ابلق که دهن می اندازد در خون اهلبیت من و بود
شمر ابرص یعنی بیماری برص داشت که جلد بدنش از داغهای سفید
دو رنگی پیدا کرده بود و فی الواقع که این ملعون نسبت بدیگران زیاده تر
حریص بخون اهلبیت بود چنانکه محمد صادق علیه الصلوة والتحیة
اشاره بآن فرموده و اخرج ابن عساکر فی البغوی

فی الصحابة وابو نعیم من طریق سحیم عن انس بن الحارث
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یقول ان ابنی هذا یقتل بارض یقال لها کربلاء فمن شهد ذلک
منکم فلینصره فخرج انس ابن الحارث الی کربلاء فقتل بها
مع الحسین رضی الله عنهما۔ وبرآورد ابن السکن وامام بغوی
در کتاب الصحابه وابو نعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث گفت که شنیدیم
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که میگفت بتحقیق که این پسر من یعنی حسین
کشته شود بزمینی که آنرا کربلا میگویند پس کسیکه حاضر شود از شما درین وقت
پس باید که یاری کند او را پس برآمد انس بن حارث که راوی این حدیث است
بکربلا پس کشته شد در آنجا همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که این حدیث از
احادیث احاد است پس کسیکه این کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق
علیه الصلوة والسلام شنید امتثال مضمونش بر ذمه او لازم افتاد
مثل انس بن الحارث بالجمله واجب الانقیاد بود مثل او واخرج البیهقی
عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان الحسین دخل علی النبی صلی
الله علیه وآله وسلم وعنده جبرئیل فی مشربة عائشة
فقال له جبرئیل ستقتله امتک وان شئت اخبرتک بالارض
التی یقتل فیها واشار جبرئیل بیده الی الطف بالعراق فاخذ تربة
حمراء فاراه ایاها واخرجه من طریق اخر عن ابی سلمة عن عائشة
متصلا۔ وبرآورد بیهقی از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرآمد حسین در پیش پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ونزد آن حضرت جبرئیل بر بالاخانه عائشه بود پس گفت
جبرئیل بآنحضرت علیه الصلوة والسلام که زود قتل کنند او را یعنی حسین را امت تو

واگر بخواهی خبر دهم ترا بآن زمین که کشته شود دران واشاره کرد جبرئیل بدست
خود بسوی زمینی که موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ پس
نمود آن خاک را بآن حضرت رواه البیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ام سلمه
از عائشه موصول یعنی بذکر راوی حدیث از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وآن راوی درین حدیث ام المومنین عائشه است پس این حدیث موصول است
وسند حدیث اول مرسل است که دران ذکر راوی از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نیست وَأَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ إِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ
فَأُخْبِرَ أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِي مَسِيرَةِ لَيْلَتَيْنِ مِنَ
الرَّبَذَةِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَيَّرَ نَبِيَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاخْتَارَ
الْآخِرَةَ وَلَمْ يُرِدِ الدُّنْيَا وَإِنَّكُمْ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَاللهِ لَا يَلِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ
أَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللهُ عَنْكُمْ إِلَّا لِلَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَارْجِعُوا
فَأَبَى فَاعْتَنَقَهُ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ أَسْتَوْدِعُكَ اللهَ مِنْ قَتِيلٍ روایت کرد
بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین متوجه بسوی
عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت دو شب از ربذه و ربذه
بفتح رای مهمله وبای موحده وذال معجمه بهای موز رسیده موضعیست منزل
از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق خدای تعالی اختیار
داد پیغمبر خدا را میان دنیا وآخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را ونخواست
دنیا را وشما جگر پارهٔ آن حضرت هستید قسم بخدا که والی ومتصرف نگردد دنیا را یکی
از شما گاهی باز نداشت دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن بهترست حق شما پس
باز گردید پس انکار کرد امام حسین پس بر گرفت ابن عمر امام حسین را وگفت که میسپارم
ترا بخدا که قتیل وشهید باشی یعنی هرگاه ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر یافت که

حضرت امام حسین از مکه بجانب عراق شتافتند و بمسافت دو شبانه روز از پی رسیده
ملاقی شده عرض ممانعت از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم هستید که باوصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده
دامن شریف را بلوث حطام دنیوی نیالوده و ازانجا که نعیم اخروی را برای شما
عوض زخارف دنیوی قرار داده اند احدی از اهلبیت نبوت تمتع از متاع دنیای
دنی نخواهد یافت پس صواب دید همین ست که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک
طریق مراجعت بمکه معظمه نمائید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر گشته وگردن تسلیم
بقضای الهی خم کرده تن برضای خداداده بودند میدانست که سائق وقایع شهادت بروی
مناهی بجز رضا بقضا ندارد عرضه ابن عمر را بسمع قبول نشنیده فسخ عزیمت اختیار نکرد
ابن عمر هنگام استیداع حضرت امام حسین را در بر گرفته و کلمه یا شهید وتلهف
بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این میدانست که درهمین سفر پرخطر کارگزاران
قضا وقدر مضای احکام تقدیر خواهند کرد والا از شرف رفاقت خود را یکسو نکشید
بلکه باختیار معیت محرز سعادت ابدی میگردید و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل
عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و محمد بن الحنفیه وغیر اینها قابل قبول ست والا
از همچو ابن عباس و دیگر اهلبیت رسالت باوصف علم بشهادت سید الشهدا در مقام کربلا
تقاعد از رفاقت هنگام عزیمت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب ست که ارشاد
میشود واخرج الحاکم عن ابن عباس رضی الله عنه قال ما کنا نشک
واهل البیت متوافرون ان الحسین یقتل بالطف
و برآورده حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما و اهلبیت کثیر و بسیار که
بتحقیق حسین کشته شود در طف که موضعی در زمین کربلاست پیداست که ابن عباس
و دیگر اهلبیت اگر میدانستند که در همین سفر سائق ازلی کار خود خواهد کرد وصلا هنگام

عزیمت از کوفه دست از رفاقت برکشیدند و حضرت امام حسین را در وقت
عزم عراق تنهائی گذاشتند و اخرج ابو نعیم عن یحیی الحضرمی انه سافر
مع علی الی صفین فلما حاذی نینوی نادی صبرا یا ابا عبد الله
بشط الفرات قلت ما ذا قال ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
قال حدثنی جبرئیل ان الحسین یقتل بشط الفرات و ارانی قبضة
من تربته و برآورد ابو نعیم از یحیی حضرمی که بتحقیق که او سفر کرد همراه رکاب امیر المومنین
علی کرم الله وجهه بسوی صفین و آن موضعیست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا
جنگ عظیم میانه امیر المومنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس هرگاه مقابل نینوی
شد ندا کرد که صبر و شکیبائی کن ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نهر فرات راوی گوید گفتم
چه چیز است یعنی این چه گفتی گفت که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
او حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل با اینکه هر آئینه حسین کشته شود بر نهر فرات
و نمود مرا مشتی از خاک آن مکان ازین روایت پیداست که جناب مرتضی کرم الله
وجهه العلی را علم بقتل حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاصل بود
و تفصیل این اجمال است آنچه ابو نعیم از اصبغ بن نباته روایت کرده چنانکه میفرمایند
اخرج ابو نعیم عن اصبغ بن نباتة قال اتینا مع علی رضی الله عنه
علی موضع قبر الحسین فقال ههنا مناخ رکابهم و موضع
رحالهم و مهراق دمائهم فتیة من آل محمد یقتلون
بهذه العرصة تبکی علیهم السماء و الارض برآورد ابو نعیم از اصبغ
بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله عنه بموضع قبر حسین پس فرمود
علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان است و موضع خیمه گاه ایشان و مکان
ریختن خون ایشان نوجوانی چند از آل محمد کشته شوند درین میدان که بگریه

برایشان آسمان و زمین و اخرج الحاکم و صححه عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال اوحی الله تعالی الی محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم انی قتلت
بیحیی ابن زکریا سبعین الفا وانی قاتل بابن بنتک سبعین
الفا وسبعین الفا و برآورده حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضی الله
عنهما گفت که وحی فرستاد خدای تعالی بسوی محمد صلی الله علیه وآله وسلم که تحقیق من
کشتم بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را از یهود و تحقیق من خواهم کشت در انتقام
فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد هزار از اینجا عظمت و وجاهت جناب خاتم الانبیا
علیه الصلوة والثنا پیدا کرد نیست که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته
شود و بعوض انتقام خون حضرت سید الشهدا دو چندان یعنی یک لک و چهل هزار مقتول
گردد و مصداق این خبر اول اگر واقعه مختار و ثانیا اگر واقعه دولت عباسیه بزوال
علی سفلة الفلسو آمده اخرج احمد والبیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی النوم ذات یوم
بنصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم فقلت
ما هذا قال دم الحسین واصحابه لم ازل التقطه
منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجدت قد قتل
ذلک الیوم و برآورده احمد و بیهقی از ابن عباس گفت که دیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را روزی در خواب بوقت ظهر ژولیده و پریشان
مو غبارآلوده و در دست مبارک او شیشه که در آن خون است پس گفتم
که این چیست فرمود که خون حسین و یاران اوست که چیدم و برداشتم آن را
بروز قتل او ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آن وقت را بازه دریافتم
که حسین کشته شد حسین همان روز یعنی فرموده من این خواب دیده بودم

واخرج الحاکم والبیهقی عن ام سلمة قالت رایت رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم فی المنام وعلی راسه ولحیته التراب فقلت مالک
یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین انفا و برآورد حاکم
وبیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب حال آنکه
سر وریش مبارک آن حضرت خاک آلوده بود پس گفتم که چه حال هست ترا ای
پیغمبر خدا فرمود که اینک در مقام قتل حسین حاضر بودم بر ناظرین این اخبار
و آثار مخفی و مستتر نخواهد بود که چون صدای ناله عباس که روز بدر ایشان را
همراه کفار که اسیر کردند جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم را تمام شب
از خواب باز داشت حال پر ملال جناب رسول خدای متعال را در معرکه کربلا قیاس
کردنیست که از تشنگی عترت طاهره و قتل و قمع نونهالان گلشن رسالت و بنات
خاصه گل سر سبد چمن نبوت و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفقا اهلبیت
برشتران خشک پالان و نزول مصائب بیکران بسر وقت زنان و یتیمان بر روح
مقدس سرور پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موی سر مبارک
و غبار آلودگی جسم مقدس و التقاط خون حسین و یاران او از زمین و داشتن
در شیشه و خاک آلوده بودن سر و ریش آن حضرت و حاضر شدن به مقتل حسین
چنانکه در روایا ابن عباس و ام سلمه ست چه عجب بلکه هر گاه آواز گریه حسین در طفلگی
آن حضرت را ایذا رسانیده و حضرت سیدة النساء در این خصوص بخطاب نمیدانی
که گریه حسین مرا ایذا میرساند مخاطب گردانیده وقوع سانحه کربلا را چه
باید گفت که از ابتدای آدم تا این دم چنین معامله احدی بچشم ندیده
و نه بگوش شنیده اگر قیام قیامت موقت بوقت خود نشدی نمی بود جای
آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره شده مانند قطرات مطرات بر زمین

بلبدی و دامن زمین ہمچو کتان از ماه چاک چاک گردیده از ہم پاشیدی خون باریدن
آسمان و سیاه شدن جہان و غیر آن از حوادث زمان که بیانش میرود و دریچه
ثابت است وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ وَاَبُوْنُعَیْمٍ عَنْ نُضْرَةَ الْاَزْدِیَّةِ قَالَتْ
لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا فَاَصْبَحْنَا وَجِبَابُنَا وَجِرَارُنَا وَكُلُّ شَیْءٍ
لَنَا مَلْاٰنٌ دَمًا و برآورد بیہقی و ابو نعیم از نضره ازدیه گفت که ہرگاه شہید شد حسین
خون بارید آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمہای ما و سبوہای ما و ہر ظرفی که
از آن ما بود پر از خون بود وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ وَاَبُوْنُعَیْمٍ عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ بَلَغَنِیْ
اَنَّهٗ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ لَمْ یُقْلَبْ حَجَرٌ مِنْ اَحْجَارِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ اِلَّا
وُجِدَ تَحْتَهٗ دَمٌ عَبِیْطٌ و برآورد بیہقی و ابو نعیم از زہری که گفت که بمن رسید که تحقیق
روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگہای بیت المقدس مگر
یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ عَنْ اُمِّ حِبَّانَ
قَالَتْ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ اُظْلِمَتْ عَلَیْنَا ثَلَاثًا وَلَمْ یَمَسَّ مِنَّا اَحَدٌ
مِنْ زَعْفَرَانِهِمْ شَیْئًا فَجَعَلَهٗ عَلٰی وَجْهِهٖ اِلَّا احْتَرَقَ وَلَمْ یُقْلَبْ
حَجَرٌ بِبَیْتِ الْمَقْدِسِ اِلَّا وُجِدَ تَحْتَهٗ دَمٌ عَبِیْطٌ و برآورد بیہقی از ام حبان
گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و مس نکرد یکی
از ما از زعفران خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر می سوخت و گردانیده نمی شد
سنگ بیت المقدس مگر یافته می شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز مروی است
که آنروز ہیچ سنگی در دنیا برداشته نشد که زیر آن خون تازه بغایت سرخی نبوده
وَاَخْرَجَ الْبَیْهَقِیُّ عَنْ عَلِیِّ ابْنِ مُسْهِرٍ قَالَ حَدَّثَتْنِیْ جَدَّتِیْ قَالَتْ كُنْتُ
اَیَّامَ قَتْلِ الْحُسَیْنِ جَارِیَةً شَابَّةً فَكَانَتِ السَّمَاءُ اَیَّامًا تَبْكِیْ لَهٗ و برآورد
بیہقی از علی بن مسہر گفت که خبر داد مرا جده من گفت که بودم روزہای شہادت حسین

صوفی استفاده علوم کرده و در تصانیف بسیار است امام الحرمین در حق وی گفت که کسی شافعی را و عالمی نیست مگر امام شافعی را بر وی احسان و منت است الا ابو بکر بیہقی که احسان او بر شافعی ست زیرا که در تصانیف خود نصرت مذہب او نموده و مشابه ...

دختر نوجوان پس آسمان میگریست براو تا روزهای چند باید دانست که روایات عدیده
در باب گریهٔ آسمان از سلف منقول ست چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده
که از روز قتل حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از ان سرخی در آسمان
ظاهر شد و از ثعلبی منقول ست که آسمان بر حسین گریه نمود و گریهٔ آسمان سرخی او ست
و گویند که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کنارهٔ آسمان
که محسوس در جهان ست بعد قتل حسین حادث شد و قبل از ان این سرخی بودی
وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد هم مرویست که سرخی شفق بر افق آسمان
قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جوزی گوید که حکمت در سرخ
شدن آسمان اینست که چون از غرور و غضب خون بجوش می آید و سبب سرخی
رنگ چهره میگردد و ذات باری عز اسمه که منزه از جسم و لوازم آن ست انشانه
غضب خود را بنابرینه سرخی کنارهٔ آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق دلیل روشن
بر عظمت معصیت قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب الهی بر ایشان باشد و بعضی
گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریهٔ او بمرتبه رسیده بود که از سرخی
آسمان دیوارها و عمارتها همرنگ لحاف معصفر گشته بود و کواکب و شهب از
آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتاد و روز قتل حسین خون از آسمان بارید تا مدتی
نشان آن بر زمین باقی ماند و هر ثوبی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی
رنگ آن تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز
قتل حسین از آسمان خون بارید که از خانها و کوچهای خراسان و شام و کوفه
روان بود و چون سر حسین را که بدار الاماره کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانها خون جاری
گردید و برآمدن خون تازه بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران
در ظروف رساله بروایت زهری و امثال ان مذکور ست و مرویست که روز قتل حسین

آفتاب بکسوف گرفت که ستاره‌ها در نیم روز نمودار شدند و مردمان گمان بردند که قیامت
قائم گشت و این از اعاظم علامات است و دیگر از جملهٔ آثار و علامات است که ارشاد
میشود و اخرج البیهقی عن جمیل بن مرة قال اصابوا ابلاً فی عسکر
الحسین یوم قتل فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا
ان یسیغوا منها شیئا و برآورد بیهقی از جمیل بن مره گفت که بغارت بردند
لشکریان یزید شتران را که در لشکر حسین بودند روز قتل آن حضرت پس نحر
کردند شتران را و پختند آنها را پس گردید گوشت شتران مانند حنظل و تلخی پس
نتوانستند که از حلق فرو برند از آن چیزی و از ترجمهٔ صواعق منقول است
که قافله‌ای از ورس از یمن بسوی عراق میرفت چون با لشکر یزید که نیز بآنجانب
میرفت مرافقت کردند شتران که بار ورس بودند ورس آنها تمامی خاکستر
شد و بعضی گویند که ورسی که در لشکر قاتلان بود روز قتل حسین همه خاکستر شد
و شتران را که حلال کردند از گوشت آنها آتش بر می‌آمد و هیچو سوانح برای عبرت
سامعان در حضرت اطهران بوده و آنچه برای تعذیب قاتلان است بیانش
میرود و اخرج ابونعیم من طریق سفیان عن جدته قالت شهد
رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره حتی کان یلفه
واما الاخر فکان یستقبل الراویة بفیه حتی یاتی علی آخرها
فما یروی و برآورد ابونعیم از طریق سفیان از جدهٔ خود گفت حاضر
شدند دو مرد قتل حسین را پس اما یکی از آنها پس عضو تناسل او دراز شد
تا آنکه می‌پیچید از او و گویند که در کمر می‌بست و گویند که بگردن هچو ریسمان
می‌پیچید او را دیگر پس حالش بجائی رسید که استقبال میکرد
پکهال پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمامی نوشید آن را و سیراب نمیشد

وهمچنین قاتلان دیگر بعذاب و نکال مبتلا شده مردند چنانچه بعضی از آن اگر
خدا خواسته در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامات نوحه جن است آن را
باید شنید واخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت قال سمعت الجن تبکی و
تنوح علی الحسین وهی تقول شعر مسح النبی جبینه فله
بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده
خیر الجدود ترجمه آورد ابو نعیم از حبیب بن ثابت گفت که شنیدیم
نوحه را از جنیان که میگریستند بر حسین و در حالیکه میگفتند که مسح کرده پیغمبر
پیشانی او را پس بود برای او نور و لمعان در رخسار او پدر و مادرش بودند
از بزرگان قریش و بود جد وی بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکردند بر حسین
و میگریستند بر آن و میگفتند آنچه بیانش رفت واخرج ابو نعیم عن حبیب
بن ثابت عن ام سلمة قالت ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبی
صلی الله علیه وآله وسلم الا اللیلة وما اری ابنی الا قد
قتل یعنی الحسین فقالت لجاریتها اخرجی فاسألی فاخبرت
انه قد قتل وان الجنیة تنوح شعر الا یا عین فاحتفلی بجهد
ومن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر فی ملک عبد ای ترجمه آورد ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت از
ام سلمه گفت نشنیدم نوحه و گریه جن را از روز یکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم مگر امشب و نمی بینم مگر اینکه پسر من بتحقیق کشته شد یعنی حسین پس
فرمود کنیز خود را که بیرون روی پس بپرسی پس خبر داد کنیز باینکه بتحقیق کشته
شد حسین و بدرستیکه جنیه نوحه میکند و میخواند آگاه باش ای چشم پس گریه زاری
بکن بکوشش تمام و کیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که کشیده

ایشان را اسباب موت بسوی ظالم سرکش در سلطنت زمان من وگویند که حضرت
ام سلمه بعد دریافت این ماجرا آنقدر گریست که از هوش رفت و تا دیری غشی بر او طاری
ماند واخرج ابو نعيم عن مزيدة بن جابر الحضرمي عن امه
قالت سمعت الجن تنوح على الحسين وهي تقول شعر [illegible] حسينا
هبلا كان حسينا جبلا و برآورد ابو نعیم از مزیده بن جابر حضرمی از مادر
خود گفت که شنیدم اجن را که بآواز بلند گریه میکرد بر حسین و میگفت که خبر مرگ
حسین میرسانم غمگین شده بود حسین با جمال کوه صبر و استقلال پوشیده نماند
که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کردن اوصاف حمیده
و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام ست نه نوحه متعارف و مرسوم
اهل بدعت و عمل زمان جاهلیت که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیحه
وعید شدید بران وارد ست واخرج ابو نعيم من طريق ابن لهيعة عن
ابي قبيل قال لما قتل الحسين احتز رأسه وقعد في
اول مرحلة يشربون النبيذ فخرج عليهم قلم من حديد
فكتب سطرا بدم شعر أترجو امة قتلت حسينا شفاعة جده
يوم الحساب و برآورد ابو نعیم از طریق عبد الله بن لهیعه که محدث مشهور ست
از ابی قبیل گفت که هرگاه شهید شد حسین بریدند سر او را و نشستند در اول
منزل می نوشیدند نبیذ را پس برآمد برایشان قلمی از آهن پس نوشت سطر
از خون آیا امید میدارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد او بروز حساب
یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی شام
می بردند در اول منزل رسیدند و بخوردن نبیذ مشغول شدند دیدند که قلم
آهنی از غیب پدیدار شد و سطری یعنی بیت مر قوم را بخون نوشت و بعضی گویند

که چون زنان اهلبیت را بر شتران نشانده و سر امام مظلوم را بر نیزه گذاشته بطرف
شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در انجا دیری بود در نزدیکی آن فرو کشیدند و دیدند
که بر دیوار آن دیر بیتی مرقوم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسندهٔ این
بیت کدام است راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت برین دیوار از مدت
پانصد سال قبل بعثت نبی ما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شگافته شد
و دست و قلم از آن برون آمده این بیت را از خون نوشت و گویند که چون راهب
بحال اسیران اهلبیت وقوف یافته سر مبارک سید الشهدا بر سر نیزه دید
با خود گفت که این قوم بد کسانند که پسر نبی خود را کشتند و اهلبیت او را ذلیل
و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا مخاطب شده گفت که ده هزار درم از
من اینک بگیرید و این سر که بر نیزه است بدارید یک شب پیش من بگذارید چنانچه آن
که از بس حریق آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب سر مبارک از دست
ایشان گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بر زانوی خود نهاده مشاهدهٔ
انوار خدا و جمال حق نامیکرد و بدیدهٔ سر خود معاینه می نمود که انوار تجلیات از سر
مبارک تا آسمان میرود و طبقات نوری در پی تا صبح از آسمان بر سر مبارک
میریزد بملاحظهٔ این حال مسلمان شد و بقیهٔ عمر خود را در محبت و ولای اهلبیت
و انبیا و احکام اسلام گذرانید و با بقای موعود پرداخته ده هزار درم با آن گروه
بدبختان داد هرگاه آن بدبختان در میانه از قصر گذشته خواستند که میانهٔ خود با
قسمت نمایند دیدند که آن دراهم خاکستر بوده و بر یک طرفی از انها آیه ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و بر طرف دیگر که بود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
نقلی بود بر ارباب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیده و پنهان نبوده باشد که اینهمه آثار
عجیبه و شواهد غریبه که بیان شد رشحه از ان سلسلهٔ عجیبه قاطع بر عظمت واقعه کربلا

وشهادت سید الشهدا است لیکن امرکه عجیب تر از ان متصور نیست بگوش حق نیوش
باید شنید که ارشاد میرود و ختم کلام بران میشود اخرج ابن عساکر عن المنهال
ابن عمرو قال انا والله رایت راس الحسین حین حمل وانا
بدمشق وبین یدی الراس رجل یقرء سورة الکهف حتی
بلغ قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من
ایاتنا عجبا فانطق الله الراس بلسان ذرب فقال اعجب من ذلک قتلی وحملی
در برآورد ابن عساکر از منهال بن عمرو گفت که من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکه
برداشته شد بر نیزه و من بدمشق بودم و پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف
را تا آنکه رسید باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از
اعجوبه نشانهای قدرت ما بودند پس گویا کرد خدای تعالی سر مبارک را بزبان تیز
فصیح پس گفت عجیب تر ازین کشته شدن من و بر نیزه برداشته شدن سر نیست
پوشیده نماند که قصه اصحاب کهف که تا سه صد و نه سال بغار در خواب رفتند
و چون بیدار شدند یکروز یا پاره از ان مقدار خواب خود را پنداشتند هرچند
مشتمل بر عجایب قدرت الهی ست چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر قرآن و کتب
تواریخ بجای خود مذکور ست لیکن قتل شاه شهیدان و حمل سر مبارک بر نیزه
عجیب تر از ان ست نمی بینی که جماعت یزیدیان با وصف تفوه بکلمه شهادت
و اقرار نبوت خاتم الرسالت و امتثال رسم و اسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی
بقتل فرزند رسول و جگر گوشه بتول پرداختند و دودمان رسالت را پایمال حوادث
و آفات ساختند و سر سردار نوجوانان بهشت را بتیغ و خنجر بریده بسر نیزه کشیدند
و مستورات سراپرده عصمت و طهارت را بی پرده بر پشت شتران نشانیده شهر
بشهر گردانیدند و دیگر از دست بیداد آن بیدادیان هرچه بسر وقت اهل بیت نبوت

رفت بیان شمه از ان بزبان قلم گذشت و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
مومن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار ان هذا لشیء عجاب

خاتمه

در بیان حال قاتلان خسران مآل کسانیکه تصفح کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده باشد
که هر کس که مباشر قتل و سهیم و شریک قاتلان و راضی و خورسند بشهادت شاه شهیدان
گردید قطع نظر از عذاب و نکال اخروی که مستحق و سزاوار آنست درین دار ناپایدار
بسزای کردار خود رسید چنانچه از زهری منقول است که هر کسیکه در معرکه کربلا بعرض
مقابله حضرت سید الشهدا بود بی دیدن عذاب کشیدن سزای اعمال بد از دنیا نرفت
بعضی بقتل رسیدند و بعضی نابینا شدند و بعضی را رو سیاه گشت و بعضی را
در اندک فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضی بتشنگی مردند و بعضی بدیگر
عقوبات مبتلا گشتند و مروی است که جماعتی باهمدگر حرف میزدند که هیچکس را از
دشمنان حسین ندیدیم که بدون ابتلا در مصیبت و بلا از دنیا رفته باشد که پیرمردی
ازان جماعت گفت که من شریک قتل حسین بن علی بوده ام و هنوز مصیبتی پیرامون حالم
نگشته درین سخن بود که برای راست کردن فتیله چراغ از جای خود برخاست شعله
چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش افتاد که در آن جماعت میگشت و میگفت
که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خویشتن را بدریا انداخت چون این آتش فروخته قهر الهی
بود آب دریا بکارش خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب
جهنم شد و از سدّی روایت کرده اند که شخصی مرا بخانه ضیافت طلبید و مردم دیگر هم
شریک مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه کربلا بر زبانها رفت گفتند که هر که شریک
قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده بمرد میزبانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت
که من حاضر معرکه کربلا بوده ام و هیچ آفتی بمن نرسیده هنوز این حرف باتمام
نرسیده بود که شعله از چراغ بر جست و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت

راوی گوید بخدا که من بچشم خود دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی ست
که روی اشکیان ابن زیاد که سر حسین را بافتراک بسته بود و شهاری دزنکو منظری
داشت بعد از آنکه دیدند روی او تیره و تاریک است از وی برگشت گفتندش که خوبترین
مردم و حسن و جمال بودی چه شد که رویت تا بدین روز سیاه گشت گفت از روزیکه
حسین را بفتراک بسته ام و کسی هر روز می آید و هر دو بازو گرفته کشان کشان
بسر آتش می برد و از گون بران می آویزد و باز می آرد از زمین روز رویم سیاه و حالم
تباه است آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا ماند و گمراهی وادی جهنم شد و از واقدی
منقول است که پیرمردی از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از وی سبب پرسیدند
گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دیدم که آستین ها بازو چیده و در
دست مبارکش شمشیری بود کشیده و روبروی آنحضرت فرش چرمین گسترده
تا وقتا لمان حسین را ذبح ساخته بر سر آن فرش انداخته اند چون که نظر آنجناب بران پیر
افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشم کشید که کور شد و گویند شخصی در شام از قتله حسین
بود که رویش همچو روی خنزیر شده عبرت گاه مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس که تیر
بگلوی عبدالله رضیع که طفلی صغیر ست زده بود بمرضی مبتلا گشت که جانب پیش حرارت
و پیش سینه و پشت برودتی پیدا شد که هر چند روبروی او بادبیزن میکشیدند و عقب او
تنور آتش می افروختند همچنان فریاد میکرد و آنقدر تشنگی میداشت که سبو سبو آب میخورد
و فریاد العطش از کام و دهان او بلند بود و آخر شکمش شق شد و بهمان عقوبت بمرد
اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه کربلا بودند اما خواص پس از حال یزید
پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن سعد و شمر بی پیر و نظرای ایشان مجملا باید شنید
که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی آن سر آمد اشقیا را قطع
نظر از امراض جسمانی که هم شنیدنی شاق تر باشد لیکن بلحاظ سزای اعمالش احتمال آن

سطر ۱ قیر سوختن سیاه کبر پشت شتران باشد جست و خیز خارش ۱۲ مولوی ناظر علی سلمه الله تعالی

سهل است بارتکاب افعال شنیعی مبتلا گردید که صورت عذاب الهی بی شائبه نکایت از
ناصیهٔ حال آن بدمآل نمودار بود منجمله آن تخریب مدینهٔ منوره است که از دست بیدادش
تا سه روز عوام و خواص سکنهٔ آن بلدهٔ طیبه از قتل و غارت امان نیافتند و هفتصد
کس از صحابه کشته شدند و خانهٔ ام المومنین حضرت ام سلمه را تاراج نمودند و تا سه روز
نمازیان مشرف بنماز در مسجد نبوی نگشتند و سگ و گربه بر منبر منیف در مسجد شریف
جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بحال خود می لرزد یزیدیان در مسجد
نبوی که مورد جنود ملائکه مقدسه بود بظهور آوردند و از ان جمله هتک حرمت کعبه معظمه
که از سنگ منجنیق شامیان صحن حرم محترم پر گشت و ستونهای مسجد شکست و لباس
کعبه را سوختند و پرده که بر در کعبه کشیده بود آنرا همه توبره ها ساختند تا آنکه روزی چند
چوب سوختنی
خانهٔ کعبه بی لباس و اهل بیت الله دور از ایذا و هراس ماندند و از انجمله است حلت و اباحت
منهیات شرعیه از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و تزویج برادر با خواهر و امثال آن که
دلیل صحیح بر تائید کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود مصرح است
المختصر آن شوربخت سه سال و هفت ماه با بتلای چنین عقوبات از بادشاهی خود
دم زده پانزدهم ربیع الاول در مقام حمص که شهری از بلاد شام است واصل جهنم گشت
و سنین عمرش سی و نه سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل نکبت از دنیا بیت
و از اتفاقات است که روز یکه هتک حرمت کعبه از جور و تعدی یزید بظهور آمد همان روز
آن شقی ذخیرهٔ خسران را نوشته راه عاقبت کرده رخت اقامت خود کشان از دنیا
بدوزخ کشید چون یزید بن معاویه بمرد معاویه پسر یزید را که در حیات خویش
ولیعهد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین که معاویه بادشاه شد بر منبر
رفته بعد حمد خدای جل و علا و نعت سرور انبیا علیه الصلوة والثنا گفت که خلافت آئین
مخصوص خدا از حق خلفای باصفا است جدم معاویه بن ابی سفیان از راه خلاف

با علی مرتضی که احق و الیق بخلافت بود نزاع و جدال کرد و بعد او پدرم که هیچگونه اهلیت
و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای استحکام حکومت خود همچو حسین
بن علی فرزند رسول را کشت آخر چه آن هر دو نکال و وبال درین بطمع حکومت چند روزه
همراه خود برد و بعد ازین زار زار گریست و گفت که من میدانم که محاربه با حسین بسیار
بد بود که پدرم نمود و بازگشت او بسوی جهنم شد که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را
مباح ساخت و به تخریب مدینه طیبه پرداخت و هتک حرمت خانه کعبه را روا داشت
من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد ابوسفیان هرکسی را که راضی شوید امیر گردانید
من عقد بیعت خود را از گردن مسلمانان برآوردم پس از منبر فرود آمد و بعزلت نشسته
در خانه خود در ابروی خلائق بست و بعد از آن بجوار رحمت حق پیوست اما حال
خسران مآل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن عبیدة الثقفی کشته
شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه بکشت مرویست که چون مختار تسلطی
بر کوفه یافت عرض اسیران درخواست و فرمان داد که کسانیکه در لشکر ابن سعد شریک
قتال حسین بن علی بودند یک یک ایشان نشان دهید چنانکه چند کس را نشان دادند
همه را گردن زده بدار کشید و مختار غلام خاص خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند
حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است مختار
گفت که حالیا از حکومت ری و اعمال آن دست برداشته چگونه بخانه نشسته است و در
قتل حسین چرا خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد ببرید و پسرش را نیز
کشتند و شمر را طلبیده نیز گردن زد و سرهای انها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد
پس حکم داد که بقیه مردمان که شریک ابن سعد در معرکه کربلا بودند هر کرا یابید بکشید چون
مردم دانستند که مختار در صدد قصاص حسین است از کوفه قصد گریز به بصره کردند
لشکر مختار عقب ایشان افتاد و هرکس که دستیاب می شد می کشتند و نعش می سوختند

و خانهٔ او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که اول
هر دو دست و پای او ببریدند بعد از آن بدار کشیدند پس تن نحسش بآتش سوختند و همچنان
دیگران که از لشکریان ابن سعد یافتند بعقوبتی کشتند القصه چون مختار از قتل ابن سعد
و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن و العذاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد در بند قتل
ابن زیاد افتاد چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله ابن زیاد فرستاد
همین که ابراهیم بسرحد موصل واصل شد ابن زیاد بکنار دریای که بفاصله پنج فرسنگ
از موصل واقع ست لشکر کشیده بنای مقابله انداخت تا آنکه وقت صبح محاربه از طرفین
بظهور آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را که همراه ابن زیاد بود شکست داد
چون فوج ابن زیاد هزیمت خورده رو بفرار نهاد و لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد
و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هر کس را که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری را
از همراهیان ابن زیاد از جان کشتند و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده
پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم آنرا پیش مختار بکوفه فرستاد چون سر ابن زیاد
بکوفه رسید مختار بزم خود آراسته و بالای کوفه بنا ساخت بدار الاماره جلوس
نموده فرمود که سر ابن زیاد را حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت که این است
ابن زیاد ای مردم کوفه ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت
و از مفتاح النجاة منقولست که در واقعهٔ مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل
رسیدند و این واقعه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش سال از [illegible]
اتفاق افتاد و بروایات صحاح مرویست که هرگاه سر ابن زیاد و سر [illegible] را پیش
مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شد و در سوراخ بینی ابن زیاد [illegible]
و اندکی قرار گرفته از دهان او برآمد باز در بینی رفت تا غائب شد گویند که [illegible]
پنهان شد باز آمد و همچنین کرد با جمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر [illegible]

و قیس بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و عبد الله بن قیس و حکم
بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید بعقوبت ابتلا شده بقتل رسیدند
و تنهای اینها را از زیر سم اسپان گذاشتند و اسپان را بر آنها دوانیدند چندانکه
استخوانهای اینها ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و پوشیده مباد که در کتب تواریخ اختلاف
است در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر و غیره قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن
و کیف ما کان منتقم حقیقی حسب عهده که بیانش در ضمن اخبار واقعهٔ کربلا بروایت
حاکم مقدم شد سزای اعمال قتلهٔ حسین را از دست مختار یکان یکان آنها داد گو شقاوت
ازلی نهایت کار ظهور در ناصیهٔ اعتقاد مختار کرده چنانچه تفصیل حال بد مآلش در کتب
تواریخ مسطور است و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط شد داعیهٔ
محاربه با عبد الله بن زبیر در سرش جا کرد و عبد الله بر ارادهٔ مختار وقوف یافته
مصعب بن زبیر برادر خود را بمحاربهٔ مختار نامزد کرد و چون مصعب از بصره بمحاربهٔ مختار
روان شد میانهٔ مصعب و مختار بطریق جدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب
گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید و ثانیا که مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحی آن
استیلا یافت عبد الملک بجنگ مصعب برخاسته هنگامهٔ قتال گرم ساخت
و فتحیاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسیدند از ابن عمیر
لیثی منقول است که با عبد الملک گفت که من اولا سر حسین را بدار الاماره نزد
ابن زیاد دیدم بعد از آن سر ابن زیاد را پیش مختار و بعد از آن سر مختار را در حضور
مصعب و بعد از آن سر مصعب را بمجلس تو می بینم پس ازین دار الاماره پناه میجویم که
بد مکانی است که بازگشت سرهای رئیسان باینجا میشود و عبد الملک باستماع این سخن از
مجلس برخاست و گفت که بنای این قصر نامبارک از بنیاد بر آرند مجملا هرگاه عبد الملک
بر مصعب ظفر یافت و مصعب کشته شد و کوفه و نواحی آن در تصرف او در آمد خواست

که سپاه برای قتال عبدالله بن زبیر بمکه فرستد در اول همه هیچکس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال
دران حرام است چگونه محاربه بعمل آید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت که من دوش
بخواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام عبدالملک دانست که حجاج راضی بعزیمت مکه
برای مقاتلهٔ ابن زبیر است فوج خود را بنام حجاج کرده بمکه فرستاد حجاج که اصلش از
طائف بود چون بدانجا رسید سپاه دیگر جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائرهٔ قتال با ابن زبیر
باشتعال آورد و کمر گستاخی بربسته و دامن محافظت آداب کعبه یکسر از دست اعتقاد گذاشت
تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان گردید و عبدالله بن زبیر شربت شهادت چشید بعد از آنکه
این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا هزار
ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمهٔ لیلة القدر خیر من الف
شهر از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار ماه مدت ملک و سلطنت
بنی امیه است از ظهور تا انتها اینست روداد و وقائع که بترتیب آنچه محفوظ خاطر منتشر بود حواله
بقلم نمود و بعد ازین آنچه جلوهٔ شهود گرفت بخوف اطناب کلام طی کشیده از بیانش کناره گرفته فقط

خاتمة الطبع

سپاس بیحد بارگاه داور بیچون که درینولا اتمام پذیرفت کتاب در الواقعات در احوال شهادت الم و غم مآل سبطین خیر البشر
مجتبی و حضرت حسین شهید کربلا علیهما الصلوات و التحیة مسمی بتحریر الشهادتین شرح مبسوط سر الشهادتین
که مشتمل است بر نقل روایات معتبره از روی احادیث نبوی انتخاب علمای مستند اهل حدیث مولانا شاه عبدالعزیز
محدث مغفور دهلوی تصنیف فرموده و شرحش بکمال توضیح و لطافت بیانی و شیوا زبانی در زبان فارسی
عالم نبیل و فاضل جلیل صاحب کمالات ظاهری و باطنی حضرت شاه سلامت الله مرحوم زیب رقم نموده
و دیگر روایات را که بحد اعتبار رسیده بود بران افزوده بار بار این شرح موصوف بسبب مقبولیت در مطابع
مختلف بطبع رسیده اکنون بباعث اصرار اهل شوق در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنو ماه دسمبر
سنه ۱۸۹۶ ع مطابق ماه صفر سنه ۱۳۱۴ ه بحلیهٔ طبع زیب گردیده در نظر عالمیان جلوه نمایش کرد که جهان منظور و مطبوع اهل عالم گردانَد

جنگ نامۂ کربلا۔
مجموعۂ توشۂ عقبیٰ۔ درود و وظائف اسمائے الٰہی
مع خواص و نامہائے مبارک رسالت پناہی
تالیف مولوی محمد عباس۔
عین البکا معروف بہ دہ مجلس۔ مع رسالہ
شفاء الغم مشہور بہ چہل مجالس تصنیف نواب
سید طالب اللہ۔
مجموعۂ نور و مسمیٰ بنام شامل چند رسائل ذیل
۱۔ دعائے مغنی۔ ۲۔ قصیدۂ بردہ۔ ۳۔
قصیدہ بانت سعاد۔ ۴۔ قصیدہ غوثیہ۔
۵۔ دعائے سریانی۔ ۶۔ قصیدۂ ادریس ترکی
انوار محمدی۔ بیان اختلاف فرق اسلامیہ
تصنیف محمد امیر اکبر آبادی۔
شرح چہل حدیث۔ تصنیف میر علی۔
مجموعہ۔ ۱۔ وفات نامہ ۲۔ قصیدۂ نعتیہ
۳۔ قصۂ حضرت بلال۔ ۴۔ قصۂ حضرت والی حلیمہ
نبوت نامہ۔ معروف بہ حلیہ شریف
مولود شریف منظوم۔ از مرزا علی بہار۔
مولود شریف شہید نثر۔ واضح شدہ از مولوی
غلام امام شہید۔
ایضاً۔ خرد۔ ،،
میلاد مصطفوی۔ بروایات امامیہ تصنیف
مولوی وزیر حسن۔

حدیقۂ میلاد۔ در فضائل و ولادت حضرت
غوث الاعظم رضی اللہ عنہ۔
نسب نامہ۔ رسول مقبول کا حال بعثت سے
وفات تک۔
تاریخ مدینہ۔ ترجمۂ جذب القلوب مترجمہ
مولوی عبدالحق بریلوی۔
نور نامہ و شمائل نامہ۔ نور محمدی اور
شمائل کا بیان ہے۔
خدا کی رحمت۔ حال پیدائش حضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم۔
اسرار نبوت و فضائل نبوت و نعم البدل
مولد شریف۔ یہ تین کتاب مصنفہ منشی
محمد ظہیر الدین ہیں۔
محامد خاتم النبیین۔ غزلیات محامدین مؤلفہ
مفتی امیر احمد امیر۔
سرور القلوب فی ذکر المحبوب۔ معجزات
پیغمبر کا بیان مؤلفہ مولوی محمد تقی علی خان۔
گلدستۂ محسن۔ در مدح پیغمبر شامل رسائل۔
۱۔ مدیح خیر المرسلین۔ ۲۔ قصیدۂ نعتیہ۔ ۳۔
مثنوی صبح تجلی۔ ۴۔ سراپائے رسول اکرم
مؤلفہ مولوی محمد محسن۔
خمسۂ محمدیہ۔ در فضائل پیغمبر تصنیف مولوی
نجم الدین نجم۔

مجموعہ نسیم جنت - قصیدہ نعتیہ خیابان فردوس
و فضائل درود مولفہ مولوی محمد کافی -
سبیل الجنان ترجمہ تکمیل الایمان مصنفہ
میر علی تخلص امیر -
تذکرۃ الجمعہ - فضیلت جمعہ میں مصنفہ نواب
مولوی قطب الدین خان -
فلاح دارین - آداب معاشرت شرعی مولفہ "
مصلح الحق - مسائل جنیدیہ دین مولفہ " "
تحفۃ الزوجین - میاں بی بی کے باہمی
حقوق اور انکی معاشرت - " "
احکام العیدین - مولفہ " "
تحریم النساء - رشتہ داروں کی کون عورتیں
حلال ہیں اور کون حرام جنکے ساتھ
نکاح درست نہیں شرعاً مولفہ - " "
رسالہ کلید باب الحج - احکام حج کا بیان
مصنفہ منشی محمد سید انور علی -
فضائل الشہور والصیام فی اوراد اللیالی
والایام - مہینوں اور ماہ صیام کی فضیلت
مولفہ مولوی محمد رمضان -
منہاج السالکین - ترجمہ منہاج العابدین
مصنفہ حضرت امام غزالی بترجمہ مولوی نذیر
تکملۃ کرامات - در ذکر ارشادات و کرامات
حضرت غوث الاعظم مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری

رسالہ مجادلہ بادیہ - در امتناع بازی شطرنج معروف
بہ رسالہ شطرنج مولفہ مولوی عبد اللہ بلگرامی -
گلزار جنت - نعماے جنت کا بیان مصنفہ نواب
قطب الدین خان -
ترغیب الفرقان - در فضائل قرآن مولفہ
مفتی محمد ظہیر الدین بلگرامی -
تاریخ مکہ معظمہ - احوال بناے کعبہ و فضائل
مولفہ حاجی محمد فخر الدین خان -
خیابان الفردوس - مولفہ مفتی عنایت احمد
مجمع البحرین فی فضائل الحرمین - کعبہ
اور مدینہ کی بزرگیوں کا بیان مولفہ مفتی محمد عبد اللطیف
عقد الجواہر المسمی بہ ہدیۃ الشعرا - جواز عدم جواز
شاعری کا بیان شرعی طور سے مولف
ابو عبد العزیز معروف بہ سید محمد احمد
مجموعہ جوشن صغیر و کبیر - مترجم مع درود
و دعاے کمیل -
جوشن صغیر - مترجم
طریقۂ حسنہ - مصنفہ حکیم احسان علی خان
مدار المہام ریوان -
وصیت نامہ مع رسالہ دانشمندی -
تصنیف شاہ ولی اللہ محدث دہلوی -
تحفۂ ماہ رمضان - مصنفہ عبد اللہ خان -